

وهابیت و توجه به اولیا

(قسم، دعا، نذر و قربانی)

مؤلف: علی اصغر رضوانی

بسم الله الرحمن الرحیم

وهابیت و توجه به اولیا

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

وهابیت و توجه به اولیا

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی، علی‌اصغر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور : وهابیت و توجه به اولیاء(قسم ،دعا،نذر و قربانی)/ علی‌اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : تهران: نشرمشعر،۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۸۴ص.؛۵/۱۴×۵/۲۱س‌م.

فروست : سلسله مباحث وهابیت‌شناسی.

شابک : ۹۰۰۰ ریال۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۹۶-۷:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه :ص. [۸۳] - ۸۴ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : وهابیه -- عقاید

موضوع : سوگند -- جنبه‌های مذهبی -- وهابیه

رده بندی کنگره : BP۲۳۸/۶/ر۶و۸۷ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۲۷

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۲۴۶۲۲

ص۱

اشاره

ص۲

ص۳

ص۴

ص۵

ص ۶

ص۷

ص۸

دیباچه

ص۹

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش‌آفرینند، اما در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، اما بر آن است تا اندیشه‌های نااستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولانند.

از این‌رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایسته تحقیق که استاد ارجمند جناب آقای علی‌اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهرهِ‌مندی از

ص ۱۰

منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است.

ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

پیشگفتار

ص۱۱

از جمله موضوعـات حرام یا شـرک‌آلود نزد وهابیان، قسم به غیر خـدا و قسم و دعا به حق اولیا و نـذر وذبـح کردن برای آنها است.

اکنون برای روشن شدن مطلب، این موضوعات را بررسی می‌کنیم.

ص۱۲

حکم قسم به غیر خدا

اشاره

ص۱۳

در مورد قسم به غیر خدا بین وهابیان و دیگران از پیروان مذاهب اسلامی اختلاف است. برخی آن را جایز دانسته و برخی نیز همچون وهابیان آن را حرام می‌دانند.

فتاوای وهابیان

ابن تیمیه می گوید: «وقد اتفق العلماء علی انّه لا ینعقد الیمین بغیر الله» (۱)؛ «علما اتفاق نموده‌اند که قسم به غیر خدا منعقد نمی‌شود».

ونیز می گوید:

لا ـ یشرع ذلک- أی الحلف بغیر الله تعالی- بل ینهی عنه، امّا نهی تحریم و امّا نهی تنزیه و انّ للعلماء فی ذلک قولین، و الصحیح انّه نهی تحریم.(۲)

قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست؛ زیرا از آن نهی شده است یا به نهی تحریمی ویا تنزیهی. وعلما در این مسئله بر دو قول‌اند وقول صحیح، نهی تحریمی است.

۱- مجموعه الرسائل والمسائل، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲- همان، ص ۱۷.

ص۱۴

صنعانی می‌نویسد: «انّ الحلف بغیر الله شرک صغیر» (۱)؛ «همانا قسم به غیر خداوند، شرک کوچک است».

بن باز از مفتیان وهابیان می گوید: «لایجوز الحلف بالکعبهٔ و لابغیرها من المخلوقات» (۲)؛ «قسم به کعبه و غیر آن از مخلوقات جایز نیست».

او نیز می گوید: «انّ الحلف لایجوز إلّا بالله وحده أو بأسمائه أو بصفاته»(۳)؛ «قسم خوردن فقط به خدا یا به اسماء و صفاتش جایز است».

نقد و بررسی موضوع

اشاره

برای روشن شدن موضوع بحث و حکم آن، به نکاتی اشاره می کنیم:

۱. اعمال به نیت است

اگر مقصود کسی که به غیر خدا قسم می‌خورد این است که با آن، غیر خدا را تعظیم و تجلیل کند، در آن خضوع وعبادت غیر خداست، و در صورتی شرک است که قصد قسم خورنده، اعطای عظمت ربوبیت مستقله به کسی باشد که به او قسم خورده است، واگر هیچ یک از این دو قصد را ندارد، اشکالی در آن نیست.

۲. قسم خوردن خداوند متعال به غیر خود

خداوند متعال در آیات بسیاری به غیر خود قسم یاد کرده است؛ از قبیل:

۱- تطهیر الاعتقاد، ص ۱۴.

۲- مجموع فتاوی بن باز، ص ۷۲۲.

۳- همان، ص ۷۲۰.

ص۱۵

الف) خداوند متعال می‌فرماید:

(وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها* وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها* وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها* وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها* وَ السَّماءِ وَ ما بَناها* وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها* وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها) (شمس: ۱- ۷)

به خورشید وگسترش نور آن سوگند وبه ماه هنگامی که بعد از آن درآید وبه روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، وبه شب آن هنگام که زمین را بپوشاند وقسم به آسمان وکسی که آسمان را بنا کرده، وبه زمین وکسی که آن را گسترانیده وقسم به جان آدمی وآن کس که آن را (آفریده و) منظّم ساخته.

ب) و نیز می‌فرماید:

(وَ النَّازِعاتِ غَرْقاً* وَ النَّاشِطاتِ نَشْطاً* وَ السَّابِحاتِ سَبْحاً) (نازعات: ۱- ۳)

سوگند به فرشتگانی که [جان مجرمان را به‌شدّت از بدن‌هایشان] برمی‌کشند، و فرشتگانی که [روح مؤمنان] را با مدارا ونشاط جدا می‌سازند، و سوگند به فرشتگانی که [در اجرای فرمان الهی] با سرعت حرکت می‌کنند.

ج) و نیز می‌فرماید:

(وَ الْمُرْسَلاتِ عُرْفاً* فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً* وَ النَّاشِراتِ نَشْراً) (مرسلات: ۱- ۳)

سوگند به فرشتگانی که پی در پی فرستاده می‌شوند، و آنها که همچون تند باد حرکت می‌کنند، و سوگند به آنها که [ابرها را] می‌گسترانند.

ص ۱۶

د) و نیز در سوره‌های طارق، قلم، عصر، بلد، تین، لیل، فجر وطور به غیر خود قسم خورده است.

اگر کسی بگوید: قسم خوردن خدا به مخلوقاتش اشکالی ندارد ولی بر ما جایز نیست، در پاسخ می گوییم:

خداوند متعال می‌فرماید:

(لا یُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ) (نساء: ۱۴۸)

خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی‌ها [ی دیگران] را اظهار کند.

واگر کاری حرام وقبیح است، خداوند نیز آن را انجام نمی‌دهد، و اگر خدا انجام می‌دهد معلوم می‌شود که چنین کاری حرام و قبیح نمی‌باشد.

۳. قسم خوردن پیامبر (ص) به غیر خدا

الف) مسلم در صحیحش نقل کرده:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ (ص) فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللهِ (ص)! أَیُّ الصَّدَقَهِ أَعْظَمُ أَجْرًا؟ فَقَالَ: أَمَا- وَأَبِیکَ- لَتُنَبَّأَنَّهُ؛ أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِیحٌ شَحِیحٌ، تَخْشَی الْفَقْرَ وَتَأْمُلُ الْبَقَاءَ. (۱)

مردی به نزد پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! کدامین صدقه اجرش بیشتر است؟ حضرت فرمود: آگاه باشید!- قسم به پدرت- به تو خبر داده می‌شود که در حالی که صحیح و ثروتمند هستی و از فقر می‌هراسی و آرزوی زندگی داری صدقه بده.

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۹۴.

ص۱۷

ب) و نیز نقل کرده:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَی رَسُولِ الله (ص) مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ ... یَسْأَلُ عَنْ الإِسْلام، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ (ص): خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِی الْیَوْمِ وَاللَّیْلَةِ. فَقَالَ: هَلْ عَلَیَّ غَیْرُهُنَّ؟ قَالَ: لا، إلا أنْ تَطَّوَّعَ، وَصِیَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ. فَقَالَ: هَلْ عَلَیَّ غَیْرُهُ؟ فَقَالَ: لا، إلا أنْ تَطَّوَّعَ. وَذَکَرَ لَهُ رَسُولُ الله الزَّکَاةَ، فَقَالَ الرّجُل: هَلْ عَلَیَّ غَیْرُهُ؟ قَالَ: لا، إلا أنْ تَطَّوَّعَ. فَأَدْبَرَ الرَّجُلُ وَ هُوَ یَقُولُ: وَاللهِ لا أَزِیدُ عَلَی هَذَا وَلا أَنْقُصُ مِنْهُ. فَقَالَ رَسُولُاللهِ (ص): أَفْلَحَ- وَأَبِیهِ- إنْ صَدَقَ. أوْ قال: دَخَلَ الْجَنَّةَ- وَأَبِیهِ- إنْ صَدَقَ. (۱)

مردی از اهالی نجد ... نزد رسول خدا (ص) آمد و درباره اسلام از او سؤال کرد؟ حضرت فرمود: شبانه روز پنج نماز به جای آور. او گفت: آیا غیر از این پنج نماز چیز دیگری بر عهده من است؟ حضرت فرمود: هرگز ... مگر اینکه بخواهی نماز مستحبی به جای آوری. و نیز روز ماه رمضان. او گفت: آیا تکلیف دیگری بر عهده من است؟ حضرت فرمود: هرگز مگر اینکه بخواهی روزه مستحبی بگیری. رسول خدا (ص) بر او زکات را ذکر کرد. آن مرد گفت: آیا غیر از آن بر عهده من است؟ حضرت فرمود: هرگز مگر آنکه بخواهی صدقه مستحبی بدهی. آن مرد پشت کرد در حالی که می‌گفت: به خدا سوگند که زاید بر آن نمی‌کنم و از آن نمی‌کاهم. رسول خدا (ص) فرمود: به خدا سوگند! او رستگار شد اگر راست گوید. یا فرمود: به پدرش سوگند او وارد بهشت می‌شود اگر راست گوید.

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۲.

ص۱۸

ج) احمد بن حنبل در حدیثی که در مسندش نقل کرده ذیلش این چنین آمده است که پیامبر (ص) به شخصی خطاب کرد و فرمود:

... فَلَعَمْرِی لَئِنْ تَتَکَلَّمَ بِمَعْرُوفٍ وَ تَنْهَی عَنْ مُنْکَرٍ خَیْرٌ أنْ تَسْکُتَ. (۱)

... به جان خود سوگند اگر او به معروف سخن گفته و از منکر نهی کند بهتر از آن است که ساکت شود.

ابوهریره می گوید:

جَاءَ رَجُلٌ إلَی رَسُولِ اللهِ: مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحابَتِی؟ قَالَ: أُمُّکَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ أُمُّکَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ أُمُّکَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ أَبُوکَ. فَقالَ رسولُ اللهِ (ص): نَعَمْ وَ أَبِیکَ لَتُنَبَّأَنّ. (۲)

مردی به نزد رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: چه کسی سزاوارترین مردم به حسن مصاحبت با من است؟ حضرت فرمود: مادرت. او گفت: سپس چه کسی؟ باز حضرت فرمود: مادرت. باز عرض کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: مادرت. باز عرض کرد: بعد از او چه کسی؟ حضرت فرمود: سپس پدرت. رسول خدا (ص) فرمود: آری، قسم به پدرت که تو به طور حتم خبر داده شدی.

۴. قسم خوردن صحابه به غیر خدا

صحابه در بسیاری از موارد به غیر خدا قسم یاد کرده‌اند، از قبیل:

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۵.

۲- صحیح مسلم، ح ۲۵۴۸ و ۳؛ المصنف، ابن ابی‌شیبه، ج ۸ ص ۳۵۳؛ سنن ابن ماجه، ح ۲۷۰۶.

ص۱۹

الف) قسم خوردن امام علی (ع) به غیر خدا

امام علی (ع) در نامه‌ای به معاویه چنین می‌نویسد:

وَ لَعَمْرِی یَا مُعَاوِیَهُ لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِکَ دُونَ هَوَاکَ لَتَجِدَنِّی أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ. (۱)

به جان خود سوگند! ای معاویه! اگر به عقل خود نظر کنی- نه هوای نفست- هرآینه مرا مبرّاترین مردم خواهی دید از خون عثمان.

ب) قسم خوردن ابوبکر به غیر خدا

مالـک بن انس نقـل می‌کنـد که ابوبکر به دزدی که زیورآلات دخترش را دزدیـده بود گفت: «به پـدرت قسم! شب تو شب دزدان نبود». (۲)

ج) قسم خوردن خالد به پیامبر (ص)

واقدی در کتاب «فتوح الشام» می‌نویسد:

... فصاح به خالد: یا قیس! سألتک بالله و رسوله الّا رجعت و ترکت حدّتها علی. فقال قیس: یا خالد! لقد اقسمت علی بعظیمین. (۳)

... خالـد بر او صـیحه‌ای زد که‌ای قیس! تو را به خدا و رسولش می‌خوانم که برگردی و از شدت آن بر من بکاهی. قیس گفت: ای خالد! تو بر من به دو شخص بزرگ قسم یاد کردی ...

۱- نهج البلاغه، نامه ۶.

۲- موطأ مالک، ح ۲۹.

۳- فتوح الشام، ج ۱، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.

ص ۲۰

د) قسم خوردن خالد بن ولید به حق منبر و روضه واقدی در کتاب «فتوح الشام» نقل می‌کند:

... و وصل خالد و اصحابه إلی الأمیر عبیدهٔ و سلّموا علیه، و فرح المسلمون بخلاص اصحاب رسول الله (ص)، و حدث خالد أباعبیدهٔ بکلّ ما جری لهم، ثم قال خالد: و حق المنبر و الروضهٔ ما کان ماهان لیطلق لنا اصحابنا الّا فزعاً من سیوفنا ...(۱)

... و خالد و اصحابش به نزد امیر عبیده رسیده و بر او سلام دادند، و مسلمانان به جهت خلاصی اصحاب رسول خدا (ص) خشنود شدند، و خالد تمام اتفاقاتی که برای آنها افتاده بود را برای ابوعبیده تعریف کرد، آن‌گاه خالد گفت: قسم به حق منبر و روضه [رسول خدا (ص)] که ماهان اصحاب ما را رها نمی‌کند مگر با ترس و وحشت از شمشیرهای ما ...

ه) قسم به زندگی پیامبر

واقدی در کتاب «فتوح الشام» نقل کرده:

... ثم حمل الأمیر ابوعبیدهٔ و حمل المسلمون. قال عامر بن ربیعهٔ: و عیش عاش فیه رسول الله (ص) سیّد المرسلین، ما کان بیننا و بینهم إلّا جولهٔ الجائل حتّی ولّوا الأدبار و طلبوا الاسوار ...(۲)

... سپس امیر ابوعبیده حمله کرد و مسلمانان نیز حمله‌ور شدند.

عامر بن ربیعه می‌گوید: قسم به آن حیاتی که رسول خدا (ص) سرور

۱- فتوح الشام، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- همان، ص ۱۳۲.

ص ۲۱

رسولان در آن زندگی کرد بین ما و بین آن فاصله‌ای نیست جز جولان جولان‌دهنده تا آنکه دشمنان پشت کرده و به دنبال دیوارها باشند.

او نیز نقل می‌کند:

... رجعوا إلی الأمیر أبی‌عبیدهٔ و خالد بن الولید و اعلموها بمقالهٔ جبلهٔ و انّه ما یرید إلّا القتال. فقال خالد بن الولید: ابعده الله تعالی، فوعیش عاش فیه رسول الله (ص) سید المرسلین لینظرنّ منّا جبلهٔ ما ینظر ... (۱)

... آنان به سوی امیر ابوعبیده و خالد بن ولید بازگشته و به مقاله جبله خبر دادند و اینکه او جز جنگ چیزی را اراده نمی‌کند. خالد بن ولید گفت: خداوند متعال او را از [رحمتش] دور کند، قسم به حیاتی که رسول خدا (ص) سرور رسولان در آن زندگی کرد به طور حتم جبله از ما چیزهایی خواهد دید ...

و) قسم به محاسن ابوبکر واقدی در کتاب «فتوح الشام» نقل می‌کند:

... ثم انّ خالداً صاح به: یا عبدالرحمان! بحق شیبهٔ ابیک و بیعته إلّا رجعت إلی مکانک. فرجع حین اقسم علیه ... (۲)

... آن‌گاه خالد او را صدا داد که‌ای عبدالرحمان! به حق محاسن پدرت و بیعت او از تو می‌خواهم که به جای خود بازگردی. و او هنگامی که بر پدرش قسم خورد به جایش بازگشت ...

معنای قسم به خدا

۱- فتوح الشام، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲- همان، ص ۱۹۶.

ص۲۲

علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید:

(اقسمک بالله ان تفعل کذا او تترک کذا) انّک ربطت امرک أو نهیک بالمکانهٔ والعزّهٔ الّتی لله عزّ اسمه عند المؤمنین بحیث تکون مخالفهٔ الأمر أو معصیهٔ النهی استهانهٔ بمقامه تعالی واذهاباً لحرمهٔ الایمان به. وکذا معنی قولک (والله لأفعلنّ کذا) وصل خاص بین عزیمتک علی ما عزمت علیه من الأمر وبین ما لله سبحانه عندک من المکانهٔ والحرمهٔ بحسب ایمانک به بحیث یکون فسخک عزیمتک ونقضک همّتک ابطالا لما له سبحانه من المکانهٔ عندک، والغرض من ذلک ان تکون علی رادع من فسخ العزیمهٔ ونقض الهمهٔ، فالقسم ایجاد ربط خاص بین شیء من الخبر أو الإنشاء وبین شیء آخر ذی مکانهٔ وشرف بحیث یبطل المربوط إلیه ببطلان المربوط بحسب الدعوی، وحیث کان المربوط الیه ذا مکانهٔ وشرف عند الجاعل مثلًا لا یرضی باذهاب مکانته والإهانهٔ بمقامه، فهو صادق فی خبره أو مطاع فیما یأمر به أو ینهی عنه، أو ماض فی‌عزیمته من غیر فسخ لامحالهٔ ونتیجته التأکید البالغ. (۱)

معنای اینکه قسم می‌دهم تو را به خدا که فلان کار را انجام دهی یا ترک نمایی آن است که تو امر یا نهیت را به مکانت وعزّتی ربط می‌دهی که مخصوص خداوند عزیز نزد مؤمنین است، به حیثی که مخالفت امر یا نافرمانی نهی اهانت به مقام خدای متعال و از بین

۱- المیزان، ج ۶، ص ۲۰۸.

ص: ۲۳

بردن حرمت ایمـان به اوست. ونیز معنـای قول تو: (به خـدا سوگنـد من فلان کار را خواهم کرد) ارتباط خاصـی است بین عزم تو از کاری وبین مکانت وحرمت الهی به حسب ایمان تو به او به حیثی که فسخ ونقض عزم وقصدت موجب ابطال مقام الهی نزد تو است وغرض تو از این عهد آن است که مانعی از فسخ عزم ونقض قصد خود داشـته باشـی. پس قسم در حقیقت ایجاد ارتباط خاصی بین خبر یـا انشـاء وبین چیز دیگری است که دارای مکـانت وشـرف است به حیثی که بـا بطلاـن مربوط، مربوط الیه به حسب ادّعـا باطل می‌گردد. وچـون مربـوط الیـه کـه خـداست دارای مکـانت وشـرف نزد قرارداد کننـده است لـذا راضـی به رفتن آبرو واهـانت به او نمی‌شود؛ زیرا او در خبرش صادق ودر امر ونهیش مطاع است یا در عزمش حتمی است ونتیجه آن تأکید قطعی می‌باشد.

معنای قسم به غیر خدا

علامه طباطبایی (ره) درباره قسم یاد کردن به غیر خدا می‌گوید:

ومن البحث المتعلّق بهـذا الباب ما فی قول بعض: (إنّ الحلف بغیرالله من الشـرک بالله) فینبغی أن یسـتفهم هـذا القائل ماذا یریـد بهـذا الشـرک الـذی ذکره؟ فـإن أراد بـه أنّ فی الیمین بغیر الله أعظامـاً للمقسم به و إجلالاـ لأـمره لابتنـاء معنی القسم علی ذلـک ففیه نـوع خضوع و عبادهٔ له و هو الشرک، فما کلّ إعظام شرکاً إلّا إعطاء عظمهٔ الربوبیّهٔ المستقلّهٔ التی یستغنی بها عن غیره. و قد أقسم الله تعالی بکثیر من خلقه کالسماء و الأرض و الشمس و القمر والکنّس الخنّس من الکواکب، و بالنجم إذا هوی، و أقسم بالجبل

ص۲۴

و البحر، و التین و الزیتون، و الفرس، و اقسم بالیل و النهار و الصبح و الشفق و العصر و الضحی و یوم القیمهٔ، و أقسم بالنفس و أقسم بالکتاب و القرآن العظیم و حیاهٔ النبی (ص)، و بالملائکهٔ إلی غیر ذلک فی آیات کثیرهٔ، و لایستقیم قسم الّا عن إعظام. فماالمانع من أن نجری علی ماجری علیه کلامه تعالی من إعظامها بالعظمهٔ الموهوبهٔ، و نقتصر علی ذلک، ولو کان ذلک من الشرک لکان کلامه تعالی أولی بالتحرّز منه و أحری برعایته ...

وإن أراد به أنّ مطلق الإعظام کیفما کان لایجوز فی غیر الله حتی اعظامها بما عظّمها الله تعالی فهو ممّا لادلیل علیه، بل القاطع من الدلیل خلافه.(۱)

از جمله مباحث مربوط به این باب گفتار برخی است که می‌گویند: قسم یاد کردن به غیر خدا شرک است. سزاوار است که از این گوینده سؤال شود که مقصود او از این شرکی که اراده کرده چیست؟ اگر مقصود او آن است که در قسم به غیر خدا تعظیم کسی است که به او قسم یاد شده و تجلیل امر او به حساب می‌آید؛ چرا که معنای قسم بر این امر مبتنی است و در قسم نوعی خضوع و عبادت اوست و این شرک به حساب می‌آید، جوابش این است که هر تعظیمی شرک به حساب نمی‌آید مگر اینکه به شخص قسم یاد شده عظمت ربوبیت مستقله که از غیر خود بی‌نیاز است داده شود.

خداوند متعال به بسیاری از مخلوقاتش از قبیل آسمان، زمین، خورشید، ماه، کنس خنس از ستارگان، و به ستاره هنگامی که

۱- المیزان، ج ۶، صص ۲۱۲- ۲۱۳.

ص۲۵

سقوط کنـد قسم یـاد کرده است. و نیز به کوه، دریا، انجیر، زیتون، اسب سو گنـد خورده است. همچنین به شب، روز، صـبح، سپیـده صبـح، عصـر، برآمدن آفتاب، روز قیامت قسم خورده است. و نیز به نفس، به کتاب، قرآن عظیم، زندگی پیامبر (ص)، ملائکه و غیر اینهـا از نشانه‌هـای بسـیاری قسم یـاد نموده است و هیـچ قسـمی به جز از روی تعظیم اسـتقامت نیابـد. پس چه مـانعی است که همان کـاری را که خداونـد انجـام داده به اینکه مخلوقات بخشـیده‌اش را تعظیم کرده ما نیز این کار را انجام دهیم و بر آن اکتفا نماییم. و اگر این کار شرک می‌بود کلام و سخن او سزاوارتر از احتراز از آن بوده و اولی به رعایت آن می‌بود ...

و اگر مقصود او آن است که مطلق تعظیم غیرخدا شـرک است هرگونه که باشد، حتّی آن‌گونه که خدا مخلوقاتش را تعظیم می‌کند در حق غیر خدا جایز نیست آن‌گونه تعظیم نماییم، این مطلبی است که

دلیلی بر آن وجود ندارد، بلکه دلیل قاطع برخلاف آن دلالت دارد.

احمد بن حنبل و تجویز قسم به پیامبر (ص)

ابن تیمیه می‌گوید:

قال احمد فی منسـکه الذی کتبه للمروزی صاحبه: انّه یتوسّل بالنبی (ص) فی دعائه، و لکن غیر احمد قال: انّ هذا اقسام علی الله به، و لایقسم علی الله بمخلوق. و احمد فی احدی الروایتین قد جوّز القسم به، فلذلک جوّز التوسل به. (۱)

۱- مجموعهٔ الفتاوی، ج ۱، ص ۱۴۰.

ص۲۶

احمد در منسکش که برای مروزی مصاحبش نوشته می‌گوید: همانا به پیامبر (ص) در دعایش توسل می‌شود، ولی غیر احمد گفته: این در حقیقت قسم دادن بر خداست به او، و به مخلوق بر خدا قسم داده نمی‌شود. و احمد بنا بر یک روایت از او قسم به او را تجویز کرده و لذا توسل به او را جایز دانسته است.

نقد ادله قائلین به حرمت قسم به غیر خدا

دلیل اول

اشاره

ترمذی و ابن ماجه نقل کرده‌اند:
إِنَّ رَسُولَ اللهِ سَمِعَ عُمَرْ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ أَبِی، فَقَالَ (ص): إِنَّ الله يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، وَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللهِ أَوْ يَسْكُتُ. (۱)
همانا پیامبر (ص) از عمر شنید که به پدرش قسم می‌خورد. حضرت فرمود: همانا خداوند شما را نهی کرده که به پدرانتان قسم یاد کنید، و لذا هرکس می‌خواهد قسم بخورد، خدا را سوگند دهد یا ساکت شود.

پاسخ

اولًا: جهت نهی ممکن است این بوده که پدران آنان غالباً مشرک و عبادت‌کننده بت بوده‌اند و لذا هیچ حرمت و کرامتی نزد خدا نداشتند تا مجوّز قسم خوردن به آنها شود.
ثانیاً: قبلًا اشاره کردیم که رسول خدا (ص) به پدر شخصی قسم یاد کرده است.

۱- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۰۹.

ص۲۷

ثالثاً: مورد بحث قسم به اولیای الهی است، به جهت مقامی که نزد خدا دارند.

دلیل دوم

اشاره

بیهقی نقل کرده:

جـاء ابن عُمَرَ رَجُلٌ فَقـالَ: أحْلِف بِالْکَعْبَـهْ؟ قالَ لَهُ: لا، وَ لکِنِ إحْلفْ بِرَبِّ الْکَعْبَـهْ؛ فَإِنَّ عُمَرَ کانَ یَحْلِفُ بِأبیه فَقالَ رسُول‌الله (ص): لا تَحْلِفْ بِأبیکَ، فَإِنَّ مَنْ حَلَفَ بِغَیْرِالله فَقَدْ أشْرَکَ. (۱)

مردی به نزد عبـدالله بن عمر آمـد و گفت: به کعبه سوگنـد یـاد کنم؟ او گفت: هرگز، بلکه به پروردگار کعبه قسم یاد کن، چرا که عمر به پدرش قسم یاد می‌کرد که رسول خدا (ص) به او فرمود: به پدرت سوگند یاد مکن؛ چرا که هر کس به غیر خدا سوگند یاد کند مشرک شده است.

پاسخ

اولًا: همان‌گونه که در جواب از دلیل اول ذکر شد غالب پدران صـحابه مشـرک بوده و دارای ارزشـی معنوی نبوده‌اند، و لذا قابلیت قسم خوردن را نداشتند.

ثانیاً: در بسـیاری از موارد خداوند متعال و رسول گرامیش به غیر خداوند قسم خورده‌اند، و این به نوبه خود دلیل بر جواز آن است؛ زیرا مطابق آیات قرآن کریم پیامبر (ص) الگوی خوبی برای مسلمانان است.

۱- السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۹.

ص۲۸

خداوند متعال می‌فرماید:

(لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللهِ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللهَ وَ الْیَوْمَ الآخِرَ) (احزاب: ۲۱)

مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا وروز رستاخیز دارند.

ثالثاً: جمله «مَنْ حَلَفَ بِغَیْرِ اللهِ فَقَدْ أَشْرَکَ» اشاره به نوعی خاص از قَسَم دارد که آن قسم خوردن به بت‌ها است، و شاهد آن حدیثی است که نسایی از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِی حَلِفِهِ: بِاللّاتِ وَالْعُزّی فَلْیَقُلْ لا إِلهَ إِلّا اللهُ. (۱)

هر کس در قسمش لات و عزی را یاد کند باید بگوید: لا اله الّا الله.

شاهد این توجیه اینکه احمد بن حنبل ذیل حدیث یعنی «مَنْ حَلَفَ بِغَیْرِ اللهِ فَقَدْ أَشْرَکَ» را به صورت حدیث مستقل آورده است (۲)، و این دلالت دارد بر اینکه عبدالله بن عمر به اجتهاد خود آن را در ذیل حدیث آورده است.

رابعاً: ممکن است که مقصود از جمله «مَنْ حَلَفَ بِغَیْرِ اللهِ فَقَدْ أَشْرَکَ» این باشد که هر کس به شخص یا موجودی قسم بخورد و برای او مقام و سلطه‌ای غیبی قائل باشد که به صورت مستقل از خداوند آن را اعمال می‌کند او مشرک است.

شاهد این توجیه اینکه احمد بن حنبل از عبدالله بن عمر این حدیث

۱- سنن نسایی، ج ۷، صص ۷- ۸.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۴.

ص۲۹

را این‌گونه نقل کرده است:

كَان يَحْلِفُ أَبِی، فَنَهاهُ النَّبِیُّ (ص)، قَالَ: مَنْ حَلَفَ بِشَیْءٍ دُونَ اللهِ فَقَدْ أَشْرَكَ.(۱)

پدرم قسم یاد می‌کرد، پیامبر (ص) به او فرمود: هر کس به چیزی بدون [ارتباط آن] با خدا قسم یاد کند به طور حتم او مشرک است.

کلمه «دون الله» ممکن است اشاره به قطع ارتباط سلطه غیبی کسی باشد که به او قسم یاد می‌شود؛ زیرا در این صورت قطعاً شرک خواهد بود.

دلیل سوم

اشاره

از امام صادق (ع) روایت شده که از پدر و اجدادش نقل کرده که امیرمؤمنان علی (ع) فرمود:

إنَّ مِنَ الْمَنَاهِی أنْ یَحْلِفَ الرَّجُلُ بِغَیْرِ اللهِ، وَ قَالَ مَنْ حَلَفَ بِغَیْرِ اللهِ فَلَیْسَ مِنَ اللهِ فِی شَیْءٍ. (۲)

همانا از جمله نهی‌ها این است که کسی به غیر خدا قسم یاد کند، و فرمود: هرکس به غیر خدا قسم یاد کند چیزی از جانب خدا بر او نیست.

شیخ طوسی (ره) می‌فرماید:

أَلْیَمِینُ الْمُنْعَقِدَةُ عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) هِیَ: أنْ یَحْلِفَ الإنْسانُ بِاللهِ تَعالی أوْ بِشَیْءٍ مِنْ أَسْمائِهِ أَیِّ إِسْمٍ كانَ، وَ كُلُّ یَمِینٍ بِغَیْرِ اللهِ أوْ

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۴.

۲- مکارم الاخلاق، ص ۴۱۵.

ص ۳۰

بِغَيْرِ إِسْمٍ مِنْ أَسْمائِهِ فَلا حُكْمَ لَهُ.(۱)

قسمی که نزد آل محمّد منعقد می‌گردد آن است که انسان به خداوند متعال یا به برخی از اسماء او هر اسمی که باشد قسم بخورد، و هر قسمی که به غیر خدا یا به غیر اسمی از اسماء او خورده شود هیچ حکمی ندارد.

پاسخ

اولًا: همان‌گونه که قبلًا اشاره شد در قرآن کریم خداوند متعال به غیر خود قسم یاد کرده و پیامبر (ص) نیز در مواردی به غیر خداوند قسم یاد نموده است.

ثانیاً: مورد این روایت عدم انعقاد قسم و عدم صحت قضاوت و فصل خصومت با قسم به غیر خداست، و لذا در آن آمده که از ناحیه خدا چیزی بر او نیست، همان‌گونه که در کلام شیخ طوسی (ره) در «النهایهٔ» همین معنا آمده است.

حکم قسم دادن خدا به حقّ اولیا

اشاره

۱- النهایهٔ، ص ۵۵۵.

ص ۳۱

از جمله موضوعاتی که وهابیان جایز نمی‌دانند، قسم خوردن به خداوند به حقّ مخلوق است؛ مثل اینکه گفته شود: خدایا تو را قسم می‌دهم به حقّ پیامبرت که حاجتم را برآوری.

فتاوای وهابیان

اشاره

ابن تیمیه می گوید:

التوسل فی لغهٔ الصحابهٔ ان یطلب من النبی (ص) الدعاء و الشفاعهٔ، فیکونون متوسّلین و متوجّهین بدعائه و شفاعته، و دعائه و شفاعته من اعظم الوسائل عندالله، و امّا فی لغهٔ کثیر من الناس: ان یسأل بذلک و یقسم علیه بذلک، و الله تعالی لایقسم علیه بشیء من المخلوقات، بل لایقسم علیه بحال، فلایقال: اقسمت علیک یا ربّ بملائکتک و نحو ذلک، بل انّما یقسم بالله و اسمائه و صفاته، و امّا مایسأل الله و یقسم علیه بمخلوقاته، فهذا لااصل له فی الاسلام. (۱)

توسل در لغت صحابه آن است که از پیامبر (ص) درخواست دعا

۱- مجموعهٔ الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۲۱.

ص۳۲

و شفاعت شود و مردم متوسل و متوجه به دعای او و شفاعتش گردند؛ زیرا که دعا و شفاعت او از بزرگ‌ترین وسایل نزد خداوند است. و اما توسل در زبان بسیاری از مردم آن است که از این راه درخواست شده و به آن بر خدا قسم یاد می‌شود، در حالی که به چیزی از مخلوقات خداوند متعال قسم یاد نمی‌شود، مثلًا گفته نمی‌شود قسم یاد می‌کنم بر تو ای پروردگار به فرشتگانت و مانند آن بلکه قسم به خدا و اسما و صفاتش خورده می‌شود، و امّا اینکه از خدا خواسته شود و بر او به مخلوقاتش قسم خورده شود، این چیزی است که برایش اصلی در اسلام نیست.

رفاعی می‌گوید:

ان الاقسام علی الله بمخلوقاته امر خطیر یقرب من الشرک ان لم یکن هو ذاته؛ فالإقسام علی الله بمحمّد و هو مخلوق بل و اشرف المخلوقین لا یجوز؛ لانّ الحلف بمخلوق علی مخلوق حرام، و انّه شرک؛ لانّه حلف بغیر الله، فالحلف علی الله بمخلوقاته من باب اولی؛ ای جعلنا المخلوق بمنزلهٔ الخالق و الخالق بمرتبهٔ المخلوق؛ لانّ المحلوف به اعظم من المحلوف علیه، و لذلک کان الحلف بالشیء دلیلا علی عظمته ...(۱)

همانا قسم خوردن بر خدا و مخلوقاتش امری خطیر و نزدیک به شرک است، اگر خود شرک نباشد؛ پس قسم یاد کردن بر خدا به محمّد که مخلوق است بلکه از اشرف مخلوقات می‌باشد جایز نیست؛ زیرا قسم به مخلوق بر مخلوق حرام و شرک است؛ چون که قسم به

۱- التوصل الی حقیقهٔ التوسل، صص ۲۱۷- ۲۱۸.

ص۳۳

غیر خـداست و قسم بر خدا به مخلوقاتش به طریق اولی جایز نیست؛ به این معنا که مخلوق را به منزله خالق به حساب آورده و خالق را به مرتبه مخلوق درآوریم؛ زیرا کسـی که به او قسم یاد می‌شود باید از کسـی که بر او قسم یاد می‌شود بزرگ‌تر باشد؛ و لذا قسـم به چیزی دلیل بر عظمت او به حساب می‌آید ...

از کلمات این دو اسـتفاده می‌شود که قسم یاد کردن به حق غیر خدا جایز نیست، ولی ما معتقدیم اگر خدا بر کسـی حقی قرار داد و می‌توان بر آن حق قسم یاد کرد و دلیل آن همان ادله جواز قسم به غیر خداست که ذکر شد.

حق بندگان بر خدا در قرآن از آیات قرآن استفاده می‌شود که خداوند برای افرادی خاص حقوقی قرار داده است؛

خداوند متعال می‌فرماید: (وَ کانَ حَقّاً عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ)؛ «ویاری مؤمنان، همواره حقّی است بر عهده ما!» (روم: ۴۷)

و نیز می‌فرماید: (کَتَبَ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ)؛ «خداوند رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده». (انعام: ۱۲)

و می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّه اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً ...) (توبه: ۱۱۱)

خداوند از مؤمنان، جان‌ها واموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این‌گونه که:) در راه خدا

ص ۳۴

پیکار می کنند، می کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقّی است بر او.

و اگر خداوند برای افرادی حقوقی را قائل شده، ما می‌توانیم از آن افراد بخواهیم تا از حق خداییشان در مورد ما استفاده کنند.

و درباره پیامبرانش می‌فرماید:

(وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِينَ* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ) (صافات: ۱۷۱ و ۱۷۲)

وعده قطعی ما برای بندگان فرستاده ما از پیش مسلّم شده، که آنان یاری‌شدگانند.

ونیز در سوره توبه آیه ۱۱، ویونس آیه ۱۰۳، ونساء آیه ۱۷، به حقوق مردم بر خداوند اشاره شده است.

چه اشکالی دارد که خدا را قسم دهیم به حقوقی که برای اولیائش قرار داده است.

حق بندگان بر خدا در سنت

۱. معاذ بن جبل می گوید:

كُنْتُ رَديفُ النَّبِيِّ (ص) عَلَى حِمَارٍ، فَقَال لِي: يَا مَعَاذُ! أَتَدْرِي مَا حَقُّ اللهِ عَلَى الْعِبادِ وَما حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللهِ؟ قُلْتُ: اللهُ وَ رَسُولِهِ أَعْلَمُ. قالَ: حَقُّ اللهِ عَلَى العِبادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً. وَ حَقُّ العِبادِ عَلَى اللهِ أَنْ لايُعَذِّبُ مَنْ لايُشْرِكُ بِهِ شَيْئَاً. قُلْتُ: يَا رَسُولُ اللهِ! أَفَلا ابَشِّرُ النّاس؟ قالَ: لا تُبَشِّرْهُمْ فَيَتّكِلُوا.(۱)

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۸۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۸.

ص ۳۵

من پشت سر پیامبر (ص) بر الاغی سوار بودم، حضرت به من فرمود: ای معاذ! آیا می‌دانی حق خداوند بر بندگان چیست؟ عرض کردم: خدا و رسولش داناترند. فرمود: حق خدا بر بندگان این است که او را پرستیده و به او هیچ شرکی نورزند. و حق بندگان بر خدا این است که کسی را که به او هیچ‌گونه شرک نورزیده عذاب نکند. عرض کردم: ای رسول خدا! آیا این مطلب را بر مردم بشارت دهم؟ فرمود: به مردم بشارت نده تا بر این کار تکیه نکنند (و از عمل باز نمانند).

۲. رسول خدا (ص) فرمود: «حق است بر خداوند که کسانی را که به جهت عفّت وخویشتن‌داری از گناه چشم‌پوشی کرده وازدواج می‌کنند، یاری نماید». (۱)

۳. حضرت آدم (ع) به خاطر گفتن: «أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ إِلّا غَفَرْتَ لِی»، مورد عفو قرارگرفت. (۲)

۴. ابن عساکر به سندش از اباصلت هَرَوی نقل کرده که گفت:

کُنْتُ مَعَ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا (ع)، فَدَخَلَ نَیْسَابُورَ وَهُوَ رَاکِبٌ بَغْلَةً شَهْبَاءَ أَوْ أَشْهَبَ قَالَ أَبُوالصَّلْتِ: الشَّکُّ مِنِّی، وَ قَدْ عَدُوا فِی طَلَبِهِ، فَتَعَلَّقُوا بِلِجَامِهِ وَ فِیهِمْ یَاسِینُ بْنُ النَّضْرِ، قَالُوا: یَابْنَ رَسُولِ اللهِ! بِحَقِّ آبَائِکَ الطَّاهِرِینَ حَدِّثْنَا بِحَدِیثٍ سَمِعْتَهُ مِنْ أَبِیکَ، فَأَخْرَجَ رَأْسَهُ مِنَ الْعَمَّارِیَّةِ فَقَالَ: حَدَّثَنِی أَبِی الرَّجُلِ الصَّالِحِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنِی أَبِی الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنِی أَبِی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، حَدَّثَنِی

۱- الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۳۳.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۱۵.

ص ۳۶

أَبِی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ، حَدَّثَنِی [أَبِی] الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ، حَدَّثَنِی أَبِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی‌طَالِبِ: قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ (ص) یَقُولُ: سَمِعْتُ جِبْرِیلَ یَقُولُ: قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: أَنَا اللهُ الَّذِی لا إِلَهَ إِلا أَنَا، یَا عِبَادِی فَمَنْ جَاءَ مِنْکُمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللهُ بِالإِخْلاصٍ دَخَلَ فِی حِصْنِی، وَمَنْ دَخَلَ فِی حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی. (۱)

همراه علی بن موسی الرضا (ع) بودم که حضرت در حالی که سوار بر استری خاکستری نر یا ماده بود. اباصلت می گوید: تردید از من است وارد نیشابور شدند، و مردم به دنبال حضرت بودند و لجام استر او را گرفتند، و در حالی که یاسین بن نضر در میان آنها بود گفتند: ای فرزند رسول خدا! به حق پدران پاکت! حدیث کن ما را به حدیثی که از پدرت شنیده‌ای. حضرت سر خود را از هودج بیرون آورد و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم، مرد صالح موسی بن جعفر، حدیث کرد مرا پدرم صادق جعفر بن محمّد، حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی، حدیث کرد مرا پدرم علی بن الحسین، حدیث کرد مرا [پدرم] حسین بن علی، حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی‌طالب: که فرمود: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: از جبرئیل شنیدم که می‌فرمود: خداوند عزوجل فرمود: من آن خدایی هستم که جز من خدایی وجود ندارد، ای بندگان من هر کس از شما شهادت به وحدانیت خداوند با اخلاص دهد داخل در حریم من خواهد شد، و هر کس داخل در حریم من شود از عذاب من در امان خواهد بود.

۵. در باب مناقب فاطمه بنت اسد آمده است:

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۸، صص ۳۶۶ و ۳۶۷.

ص ۳۷

إنَّها لَمّا مَاتَتْ حَفرَ رَسُولُ اللهِ (ص) لَحْدَهَا بِيَدِهِ وَأَخْرَجَ تُرابَهُ بِيَدِهِ، فَلَمَّا فَرَغَ دَخَلَ رَسُولُ اللهِ (ص) فَاضْطَجَعَ فِيهِ فَقَالَ: (اللهُ الَّذی یُحْیی وَیُمیتُ وَهُوَ حَی لا یَمُوتُ اغْفِرْ لأُمّی فاطِمَهَ بِنْتَ اسَدٍ وَ لَقِّنها حُجَّتها وَ وَسِّعْ عَلَیْها مَدْخَلَها بِحَقِّ نَبِیِّکَ وَ الأَنْبیاءِ الَّذینَ مِنْ قَبْلی فَانَّکَ ارْحَمُ الرَّاحمینَ ...). (۱)

چون فاطمه بنت اسد از دنیا رحلت نمود رسول خدا (ص) به دست خود لحد کنده وخاکش را به دستانش بیرون ریخت. وبعد از فارغ شدن از حفر، رسول خدا (ص) داخل در قبر شد ودر آن خوابید وفرمود: (خداوندی که زنده می کند و می‌میراند واو زنده است که نمی‌میرد، از مادرم فاطمه بنت اسد درگذر، وحجتش را به او تلقین کن وجایگاهش را وسیع گردان، به حقّ پیامبرت وانبیایی که قبل از من آمدند؛ زیرا تو بهترین رحم‌کننده‌ای ...).

رجال سند به جز روح بن صلاح صحیح است، واو را ابن حبان وحاکم توثیق کرده‌اند.

۶. ملا علی قاری حنفی در شرح حدیث «إنّهُ (ص) کَانَ یَسْتَفْتِحُ بِصَعَالِیکَ المُهَاجِرِینَ» می گوید:

قال ابن الملک: بان یقول: أَللَّهُمَّ انصُرْنَا عَلی الأَعْدَاءِ بِحَقّ عِبادَکَ الفُقَرَاءِ المُهَاجِرِینَ. (۲)

ابن ملک گفته: به اینکه بگوید: بارالها! ما را بر دشمنانمان یاری ساز به حق بندگانت از فقرای مهاجرین.

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷.

۲- مرقاة المفاتیح، علی بن سلطان محمد قاری، ج ۱۰، ص ۱۳.

ص۳۸

۷. حافظ غماری در کتاب «اتحاف الاذکیاء» می گوید: «این حدیث (ابوسعید الخدری) کمتر از رتبه حسن نیست؛ بلکه مطابق شرط ابن حبان صحیح است». (۱)

ابوسعید خدری از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

مَنْ خَرَجَ مِنْ بَیْتِهِ إِلَی الصَّلاهِٔ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ السَّائِلِینَ عَلَیْکَ وَ بِحَقِّ مَمْشَایَ هَذَا فَإِنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشَراً وَلا بَطَراً وَلا رِیَاءً وَلا سُمْعَهًٔ، وَخَرَجْتُ اتِّقَاءَ سُخْطِکَ وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِکَ، فَأَسْأَلُکَ أَنْ تُعِیذَنِی مِنْ النَّارِ وَأَنْ تَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا أَنْتَ، أَقْبَلَ اللهُ بِوَجْهِهِ وَاسْتَغْفَرَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفِ مَلَکٍ. (۲)

هر کس که از خانه خود برای نماز خارج شود وبگوید بارخدایا! من تو را می‌خوانم به حقّ سؤال کنندگان از تو وبه حقّ این راه رفتن من؛ زیرا من به جهت افساد وطغیان گری وریا وسمعه از خانه بیرون نیامده‌ام، من به جهت ترس از سخط تو وطلب رضایت تو آمده‌ام، از تو می‌خواهم که مرا از آتش نجات دهی و گناهان مرا بیامرزی؛ زیرا به جز تو کسی گناهان را نمی‌آمرزد در این صورت است که خداوند به او رو کرده وهفتاد هزار ملک بر او استغفار خواهند نمود.

منذری می گوید: «این حدیث را ابن ماجه با سندی نقل کرده که در آن مناقشه است، ولی شیخ ما حافظ ابوالحسن آن را حسن دانسته است». (۳)

۱- اتحاف الاذکیاء، ص ۲۰.

۲- الترغیب والترهیب، ج ۳، ص ۱۱۹.

۳- همان.

ص ۳۹

همچنین حافظ ابن حجر می گوید: «این حدیث حسن است واحمد وابن خزیمه در کتاب توحید وابو نعیم وابن‌السنی آن را نقل کرده‌اند».(۱) ونیز عراقی این حدیث را حسن شمرده است. (۲)

وحافظ بوصیری در زوائد ابن ماجه می گوید: «این حدیث را ابن خزیمه در صحیح خود آورده است».(۳)

وحافظ شرف الدین دمیاطی می گوید: «سند این حدیث حسن است ان شاءالله».(۴)

جاه و مقام اولیا از دیدگاه ابن تیمیه

ابن تیمیه می گوید:

قول السائل لله تعالی: أسألك بحق فلان و فلان من الملائکۀ و الأنبیاء و الصالحین و غیرهم او بجاه فلان او بحرمۀ فلان یقتضی انّ هؤلاء لهم عندالله جاه، و هذا صحیح؛ فانّ هؤلاء لهم عندالله منزلۀ و جاه و حرمۀ یقتضی ان یرفع الله درجاتهم و یعظم اقدارهم و یقبل شفاعتهم اذا شفعوا ...(۵)

قول سؤال کننده از خداوند متعال: به حق فلان و فلان از ملائکه و انبیا و صالحان و دیگران، یا به جاه فلان یا به حرمت فلان اقتضا می کند که برای آنها نزد خداوند جاه و مقام باشد، و این مطلب

۱- نتائج الأفکار، ج ۱، ص ۲۷۲.

۲- عراقی، تخریج احادیث الإحیاء، ج ۱، ص ۳۲۳.

۳- مصباح الزجاجۀ فی زوائد ابن ماجه، ج ۱، ص ۹۸.

۴- المتحجر الرابح، ص ۴۷۱.

۵- مجموعۀ الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۲۱۱.

ص ۴۰

صحیح است؛ زیرا برای آنان نزد خداوند منزلت و مقام و حرمتی است که اقتضا می‌کند خداوند درجات آنها را بالا برده و قدرشان را عظیم داشته و شفاعتشان را بپذیرد آن‌گاه که شفیع شوند ...

همچنین می‌گوید:

وقد اتفق المسلمون علی انّه (ص) اعظم الخلق جاهاً عند الله، لاجاه لمخلوق عندالله اعظم من جاهه و لا شفاعهٔ اعظم من شفاعته. (۱)

مسلمانان اتفاق دارند بر اینکه پیامبر (ص) بزرگ‌ترین جاه و مقام را نزد خداوند دارد و جاهی برای مخلوقی نزد خداوند بزرگ‌تر از جاه و مقام او و شفاعتی بزرگ‌تر از شفاعت او نیست.

او در جای دیگر می‌گوید:

... فعلی هذا القول لأنبیائه و عباده الصالحین علیه سبحانه حق اوجبه علی نفسه مع اخباره. (۲)

... بنابراین قول برای پیامبران و بندگان صالحش نزد خداوند سبحان حقی است که آن را برای خودش ثابت کرده و به آن خبر داده است.

و نیز می‌گوید:

ومن قال: بل للمخلوق علی الله حق فهو صحیح اذا اراد به الحق الذی اخبر الله بوقوعه؛ فانّ الله صادق لایخلف المیعاد، و هو الذی اوجبه علی نفسه بحکمته و فضله و رحمته،و هذا

۱- مجموعهٔ الفتاوی، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲- همان، ص ۲۱۴.

ص ۴۱

المستحق لهذا الحق اذا سأل الله تعالی به یسأل الله تعالی انجاز وعده او یسأله بالأسباب التی علّق الله بها المسببات، کالأعمال الصالحهٔ، فهذا مناسب. (۱)

و کسی که بگوید: بلکه برای مخلوق بر خدا حقی است حرف صحیحی است در صورتی که اراده کند به آن حقی را که خداوند به وقوع آن خبر داده است؛ زیرا خداوند راستگویی است که خلف وعده نمی‌کند، و او کسی است که بر خودش حکمت و فضل و رحمتش را واجب کرده است. و این مستحق برای این حق هرگاه از خداوند متعال به وسیله او بخواهد در حقیقت از خداوند متعال پیاده شدن وعده‌اش را خواسته یا از او به اسبابی خواسته که خداوند مسببات را بر آنها معلّق نموده است، همچون اعمال صالح، و این مناسب است.

دلیل وهابیان بر عدم جواز

دلیل اول

اشاره

رفاعی می‌گوید: چیزی که به آن قسم خورده می‌شود باید از آنچه بر او قسم خورده می‌شود اعظم باشد، پس لازمه قسم به مخلوق بر خدا آن است که مخلوق از خالق اعظم باشد.

پاسخ

لازمه قسم به چیزی یا کسی بر خداوند آن است که آنچه به آن قسم خورده شده، نزد خداوند محترم است نه آنکه از خدا اعظم باشد.

دلیل دوم

اشاره

۱- مجموعهٔ الفتاوی، ج ۱، صص ۲۱۷- ۲۱۸.

ص۴۲

قدوری می گوید:

انّ المسألة بحق المخلوق لا تجوز؛ لأنّه لا حقّ للمخلوق علی الخالق. (۱)

قسم خوردن وخواستن از خداوند به حقّ مخلوقین جایز نیست؛ زیرا مخلوقات هیچ گونه حقّی بر خداوند ندارند.

پاسخ

قبلًا به تفصیل ذکر کردیم خداوند متعال حقوقی را برای افرادی معین نموده است و لذا قسم خوردن به آنها اشکالی ندارد، خصوصاً آنکه قسم به غیر خدا را نیز جایز دانسته و آن را اثبات نمودیم.

دلیل سوم

اشاره

قسم به حقّ پیامبر وسایر اولیا: مستلزم عبادت آنان واعطای سلطه غیبی بر آنهاست.

پاسخ

اگر مقصود قسم‌خورنده، اعطای سلطه غیبی مستقل به قسم خورده شده است که مختص به خداوند می‌باشد، به طور حتم این قسم مستلزم شرک است، ولی اگر مقصود او به اعطای سلطه، سلطه غیبی با اذن خداست، دلیلی بر بطلان آن برای اولیای الهی نیست؛ زیرا قرآن کریم بر بسیاری از سلطه‌های غیبی برای غیر خداوند تصریح کرده است:

۱- کشف الارتیاب، ص ۲۶۳ به نقل از قدوری.

ص۴۳

خداونـد سـبحان دربـاره ملـك الموت می‌فرمایـد: (قُلْ یَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُكِّلَ بِكُمْ)؛ «بگو: فرشـته مرگ كه بر شـما مأمور شده، (روح) شما را می گیرد». (نازعات: ۵)

ودرباره ملائكه می‌فرماید: (فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً)؛ «و آنها كه امور را تدبی. ر می كنند». (نازعات: ۵)

ص۴۴

دعا به حقّ اولیا

دعا به حق اولیا از دیدگاه روایات

اشاره

ص۴۵

با مراجعه به روایات پی به جواز و رجحان دعا به حق اولیا می‌بریم. اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

حدیث اول

اشاره

ابن ماجه از محمد بن سعید بن یزید بن ابراهیم تستری، از فضل بن موفق ابوالجهم، از فضیل بن مرزوق، از عطیه، از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى الصَّلاةِ فَقَالَ: أَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَمْشَايَ هذَا، فَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشَراً وَلا بَطَراً وَلا رِيَاءً وَلا سُمْعَةً وَخَرَجْتُ اتِّقَاءَ سُخْطِكَ وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ، فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُعِيذَنِي مِنْ النَّارِ، وَأَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي، إِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا أَنْتَ، أَقْبَلَ اللهُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ، وَاسْتَغْفَرَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفِ مَلَكٍ.(۱)

هرکس از خانه‌اش به جهت نماز خارج شود و بگوید: بارخدایا! از

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵۶، مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱، المصنف، ابن ابی‌شیبهٔ، ج ۱۰، صص ۲۱۱ و ۲۱۲ و ...

ص ۴۶

تو می‌خواهم به حق سائلین بر تو، و تو را می‌خوانم به حق این قدم‌هایی که برمی‌دارم؛ زیرا من به جهت تفریح و تکبر و ریا و سمعه بیرون نیامده‌ام، بلکه به جهت پرهیز از ناخشنودی تو و طلب رضایتت از خانه خارج شده‌ام. از تو می‌خواهم که مرا از آتش [دوزخت] بازداری، و اینکه گناهانم را بیامرزی؛ زیرا کسی جز تو گناهان را نمی‌پوشاند. اگر چنین گوید خداوند به او رو کرده و هفتاد هزار فرشته بر او استغفار می‌نمایند.

این حدیث حسن است و جماعتی از حفاظ آن را تحسین نموده‌اند، از قبیل:

۱. حافظ دمیاطی در کتاب «المتجر الرابح فی ثواب العمل الصالح».(۱)

۲. حافظ ابوالحسن مقدسی، بنابر نقل حافظ منذری در «الترغیب و الترهیب».(۲)

۳. حافظ عراقی در «تخریج احادیث الاحیاء». (۳)

۴. حافظ ابن حجر عسقلانی در «امالی الأذکار». (۴)

۵. حافظ بوصیری در کتاب «مصباح الزجاجة». (۵)

پاسخ به شبهات

۱. وجود فضیل بن مرزوق در سند

برخی این حدیث را به جهت وجود فضیل بن مرزوق در سند آن

۱- المتجر الرابح، صص ۴۷۱ و ۴۷۲.

۲- الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۲۷۳.

۳- تخریج احادیث الاحیاء، ج ۱، ص ۲۹۱.

۴- امالی الأذکار، ج ۱، ص ۲۷۲.

۵- مصباح الزجاجة، ج ۱، ص ۹۹.

ص ۴۷

تضعیف کرده‌اند، ولی او از رجال مسلم در صحیحش می‌باشد و جماعتی از رجالیین همچون عجلی، ابن عیینه، ثوری، ابن عدی، احمد بن حنبل، هیثم بن جمیل، ابن شاهین و ابن حبّان او را توثیق و تجلیل کرده‌اند. (۱)

حاکم گرچه در «سؤالات مسعود السِّجزی» بر او ایراد گرفته و فضیل بن مرزوق را از شروط صحیح نمی‌داند و بر مسلم عیب وارد کرده به جهت آنکه حدیث او را در صحیحش آورده است، ولی اهل سنت عقیده و نظر مسلم بن حجاج را بر حاکم مقدم می‌دارند. وانگهی این کلام دلالت بر جرح ندارد، بلکه تنها حدیث او را از درجه صحیح به درجه‌ای پایین‌تر که حسن می‌باشد آورده است، خصوصاً آنکه حاکم نیشابوری حدیث فضیل بن مرزوق را در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» تصحیح نموده است. و ذهبی می‌گوید: «انّما یروی له مسلم فی المتابعات»(۲)؛ «مسلم از او در متابعات روایت می‌کند».

و ابوحاتم درباره او می‌گوید:

صدوق صالح الحدیث، یهم کثیراً، یکتب حدیثه. قال ابن ابی‌حاتم: یحتج به؟

قال: لا. (۳)

راستگو و صالح الحدیث است ولی اوهام زیادی دارد، حدیثش نوشته می‌شود. ابن ابی‌حاتم گفت: به او احتجاج می‌گردد؟ گفت: هرگز.

ولی باید گفت که ابوحاتم رازی کسی است که در جرح شدت داشته

۱- الکامل، ج ۶، ص ۲۰۴۵؛ الثقات، ابن شاهین، ص ۱۸۵؛ الثقات، ابن حبان، ج ۷، ص ۲۱۶.۲.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۴۲.

۳- الجرح و التعدیل، ج ۷، ص ۷۵.

ص۴۸

است، به حدّی که ذهبی درباره او می‌گوید:

إذا وثق ابوحاتم رجلا فتمسّک بقوله، فانّه لایوثّق إلّا رجلا صحیح الحدیث، و اذا لیّن رجلا أو قال: لایحتج به، فتوقف حتّی تری ما قال غیره فیه، فان وثقه احد فلاتبنِ علی تجریح أبی‌حاتم، فانّه متعنّت فی الرجال، قد قال فی طائفهٔ عن رجال الصحاح لیس بحجّهٔ، لیس بقوی أو نحو ذلک. (۱)

هرگاه ابوحاتم کسی را توثیق کرد به گفته او تمسک کن؛ چرا که او توثیق نمی‌کند مگر کسی را که صحیح الحدیث است، ولی اگر درباره کسی گفت: لین، یا گفت: به او احتجاج نمی‌شود، درباره او توقف کن تا ببینی که دیگری درباره او چه می‌گوید، و اگر کسی او را توثیق کرد به جرح ابوحاتم توجّهی نکن؛ چرا که او در رجال سخت‌گیر است. و طایفه‌ای از رجال صحاح گفته‌اند: او حجت و قوی و نحو آن نیست.

ابن تیمیه می‌گوید:

وأما قول أبی‌حاتم: یکتب حدیثه ولا یحتج به، فابوحاتم یقول مثل هذا فی کثیر من رجال الصحیحین، و ذلک انّ شرطه فی التعدیل صعب، و الحجهٔ فی اصطلاحه لیس هو الحجهٔ فی اصطلاح جمهور اهل العلم. (۲)

و اما گفته ابوحاتم: حدیثش نوشته می‌شود، ولی به آن احتجاج نمی‌شود، ابوحاتم این‌گونه تعبیر را درباره بسیاری از رجال صحیح

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۶۰.

۲- الزیارهٔ، ابن تیمیه، ص ۸۸.

ص۴۹

بخاری و مسلم می‌گوید؛ زیرا شرطش در تعدیل دشوار است، و حجت در اصطلاح او همان حجت در اصطلاح جمهور اهل علم نیست.

و اگر کسی بگوید که ابوحاتم جرحش را نسبت به فضیل تفسیر کرده و او را از جمله کسانی می‌داند که وَهْم بسیار دارد، در جواب او می‌گوییم:

اولًا: اصل وهم در حدیث، راوی را از حدّ ثقه بودن خارج نمی‌کند.

ثانیاً: تعبیر به وهم بسیار از شدت و تندروی ابوحاتم است، و کسانی که او را توثیق کرده‌اند نه تنها این عنوان را درباره او به کار نبرده‌اند بلکه برای او وَهْم کم هم قایل نشده‌اند.

جالب توجه اینکه البانی این حدیث را به جهاتی تضعیف کرده که از آن جمله ضعیف دانستن فضیل بن مرزوق است. (۱) در حالی که در جایی دیگر حدیثش را حسن دانسته است(۲)، و این از جمله تناقضات او در جرح و تعدیل است که متن روایت در آن تأثیرگذار بوده است.

۲. وجود عطیه در سند

در مورد عطیه نیز از جهاتی مناقشه شده است؛

الف) در مورد جرح مبهم گفته شده که قابل اعتماد نیست.

ب) برخی به اتهام تدلیس او را جرح کرده‌اند که اعتماد آنان بر

۱- سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲- سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۳، ص ۱۲۸.

ص ۵۰

روایت متفردی است از محمد بن سائب کلبی که متهم به دروغ است و لذا نمی‌توان به آن اعتماد نمود.

ج) برخی جرح عطیه را به جهت تشیيع او دانسته‌اند، در حالی که رجالیین از جمله ابن حجر در مقدمه «فتح الباری» و دیگران گفته‌اند: تشیع مضر به روایت راوی نیست در صورتی که راوی صدوق و عادل باشد و حدیثی را که نقل می‌کند دلالت بر حقانیت او نداشته باشد که در مورد این حدیث این چنین است، خصوصاً در صورتی که جرح کننده او به سبب تشیع شخصی ناصبی و دشمن شیعه باشد ...

محمود سعید ممدوح از محدثان اهل سنت در این باره می‌گوید:

ومن تكلّموا فيه بسبب تشيعه فجرحهم فی الحقيقة مردود؛ لانّ الجرح بالبدعة لايلتفت اليه بعد بيان صدق الراوی و عدالته؛ خاصة اذا لم يكن داعياً لبدعة او المروی يؤيّد بدعته. و لم يثبت انّ عطية العوفی كان داعياً للتشيع و الحديث المروی هنا الذی نحن بصدده لاعلاقة له بالتشيع، و عليه فكلام من تكلم فی عطية العوفی بسبب تشيعه لاينظر اليه، خاصة اذا كان هذا المتكلم فيه متهم بالنصب، و هو ضدّ التشيع.(۱)

و کسانی که درباره آنان به جهت تشیعشان سخن گفته شده جرح آنان در حقیقت مردود است؛ زیرا به جرح به جهت بدعت التفات نمی‌شود بعد از بیان صدق راوی و عدالت او، علی الخصوص در صورتی که او دعوت‌کننده به بدعتش نباشد یا روایتش بدعتش را تأیید نکند. و ثابت نشده که عطیه عوفی دعوت‌کننده به تشیع بوده

۱- رفع المنارة لتخريج احاديث التوسل و الزيارة، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

ص ۵۱

است. و حدیثی که در اینجا روایت شده و درصدد بحث از آن هستیم ارتباطی با تشیع ندارد. بنابراین کسانی که در مورد عطیه عوفی به جهت تشیعش سخن گفته‌اند به آنها التفات نمی‌شود، خصوصاً در صورتی که آن شخص متهم به دشمنی با تشیع باشد.

وانگهی عطیه عوفی کسی است که یحیی بن سعید قطان، و ابن سعد، و ابن معین، و ترمذی، و بزار، و ابن شاهین او را عادل دانسته‌اند، و لذا روایت او مورد قبول بوده و در درجه حَسَن لذاته می‌باشد.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «امالی الأذکار» می گوید:

ضعْف عطیهٔ انّما جاء من قبل التشیع و من قبل التدلیس، و هو فی نفسه صدوق. (۱)

ضعف عطیه به جهت تشیع و تدلیس اوست و گرنه او فی نفسه راستگوست.

و از آنجا که شبهه تدلیس و تشیع او را دفع کردیم لذا می‌توان به حدیث او اعتماد نمود.

حدیث دوم

عبدالله بن محمّد بن صدیق غماری حسینی از امام علی (ع) نقل کرده که فرمود:

إنَّ سَیِّدِنَا النَّبِیُّ (ص) لَمَّا دَفَنَ فَاطِمَهُ بِنْتَ أسَدٍ امِّ سَیِّدِنَا عَلیٍّ قَالَ: أَللَّهُمَّ بِحَقّی وَ حَقَّ الأَنْبِیَاءِ مِنْ قَبْلِی، اغْفِرْ لأُمّی بَعْدَ امِّی، رواه الطبرانی و الحاکم مختصراً و ابن حبّان و غیرهم. و فی اسناده

۱- امالی الأذکار، ج ۱، ص ۲۱۷.

ص۵۲

روح بن صلاح، قال الحاکم: ثقة، و ضعّفه بعضهم، و الحدیث صحیح. (۱)

همانا آقای ما پیامبر (ص) چون فاطمه بنت اسد مادر آقای ما علی را دفن کرد عرض نمود: (بارخدایا! به حق من و حق پیامبران قبل از من، کسی که بعد از مادرم برای من مادری کرد را بیامرز). این روایت را طبرانی و حاکم به طور مختصر و ابن حبان و دیگران نقل کرده‌اند. و در سند آن روح بن صلاح است که حاکم او را ثقه دانسته است برخی او را تضعیف کرده‌اند. امّا حدیث صحیح است.

حدیث سوم

از امام علی (ع) نقل شده که فرمود:

أنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ (ص) کَالعَضُدِ مِنَ المَنْکَبِ وَ کَالذِّراعِ مِنَ العَضُدِ، وَ کَالْکَفِّ مِنَ الذِّراعِ، رَبَّانِی صَغِیراً وَ آخَانِی کَبِیراً. وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أنِّی کَانَ لِی مِنْهُ مَجْلِسُ سِرٍّ لا یَطَّلِعُ عَلَیْهِ غَیْرِی، وَ أنَّهُ أولَی إلَیَّ دُونَ أصْحَابِهِ وَ أهْلِ بَیْتِهِ. وَ لأقُولَنَّ مَا لَمْ أقُلْهُ لأحَدٍ قَبْلَ هَذا الیَوم؛ سَأَلْتُهُ مَرَّةً أن یَدْعُوَ لِیَ بِالمَغْفِرَةِ فَقَالَ: أفْعَلُ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّی، فَلَمَّا رَفَعَ یَدَهُ لِلدُّعَاءِ اسْتَمَعْتُ إلَیْهِ فَاذَا هُوَ قَائِلٌ: (أللَّهُمَّ بِحَقِّ عَلِیٍ عَبْدِکَ إغْفِرْ لِعَلِیٍّ). فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللهِ! مَا هَذا؟ فَقَالَ: أوَ أحَدٌ أکْرَمُ مِنْکَ عَلَیْهِ، فَاسْتَشْفَعَ بِهِ إلَیْهِ؟(۲)

من نسبت به رسول خدا (ص) همانند بازو نسبت به شانه و ذراع نسبت به بازو و کف دست نسبت به ذراع بودم. او مرا در کودکی تربیت

۱- ارغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی ص، غماری، ص ۵.

۲- حکم منثورة، ابن ابی الحدید، ص ۴۰.

ص۵۳

کرد و در بزرگی مرا برادر خود قرار داد. و شما می‌دانید که من با او وقت ملاقات خصوصی داشتم که بر آن کسی غیر از من مطّلع نبود، و اینکه پیامبر (ص) از همه بیشتر به من سزاوار بود. چیزی را به شما می گویم که به احدی قبل از امروز نگفته‌ام؛ وقتی از او خواستم تا برای من دعا کرده و طلب مغفرت نماید. حضرت فرمود: انجام می‌دهم. آن گاه برخاست و نماز به جای آورد و چون دستان خود را به دعا بلند نمود به سخنانش گوش فرادادم که می گفت: بارخدایا! به حق بنده تو علی، علی را بیامرز. عرض کردم: ای رسول خدا! این چگونه دعایی است؟ حضرت فرمود: آیا کسی با کرامت‌تر از تو نزد خداست تا او را شفیع به سوی خدا قرار دهم؟

حدیث چهارم

هیثمی به سندش از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود: «قَالَ دَاوُدُ: أَسْأَلُکَ بِحَقِّ آبَائِی إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ» (۱)؛ «داوود گفت: از تو می‌خواهم به حق پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب».

حدیث پنجم

از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود:

إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ: مَا تَوَجَّهَ إِلَی أَحَدٌ مِنْ خَلْقِی أَحَبُّ إِلَیّ مِنْ دَاعٍ دَعَانِی یَسْأَلُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ بَیْتِهِ ... (۲)

همانا خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: هیچ کس از مخلوقاتم به من رو

۱- مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۰۲.

۲- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲.

ص۵۴

نمی‌کند محبوب‌تر نزد من از دعاکننده‌ای که مرا می‌خواند و می‌خواهد به حق محمّد و اهل بیتش ...

حقیقت دعا به حق اولیاء

دعا به حق یا جاه اولیا تقدیم وسیله‌ای به محضر حق تعالی است به امید اینکه دعاهای ما را قبول نماید؛ چرا که اولیا و مقربان درگاه الهی نزد خداوند جاه و مقام ویژه‌ای دارند، و جاه و مقام داشتن اولیا مطلبی است که ابن تیمیه نیز قبول دارد و لذا باید دعا به حق اولیا را نیز بپذیرد.

او در کتاب «مجموعهٔ الفتاوی» می‌گوید:

فنقول: قول السائل لله تعالی: اسألک بحق فلان و فلان من الملائکهٔ و الأنبیاء و الصالحین و غیرهم، أو بجاه فلان أو بحرمهٔ فلان، یقتضی انّ هؤلاء لهم عندالله جاه. و هذا صحیح؛ فانّ هؤلاء لهم عندالله منزلهٔ و جاه و حرمهٔ یقتضی ان یرفع الله درجاتهم و یعظم اقدارهم و یقبل شفاعتهم اذا شفعوا ....

ولکن لیس نفس مجرد قدرهم و جاههم ممّا یقتضی اجابهٔ دعائه اذا سأل الله بهم حتی یسأل الله بذلک، بل بجاههم ینفعه ایضاً اذا اتبعهم و اطاعهم فیما امروا به عن الله، او تأسی بهم فیما سنوه للمؤمنین، و ینفعه ایضاً اذا دعوا له و شفعوا فیه. (۱)

پس می‌گوییم: سخن سائل از خداوند متعال: از تو می‌خواهم به حق فلان و فلان از فرشتگان و پیامبران و صالحان و غیر آنان، یا به مقام فلان، یا حرمت فلان، اقتضا می‌کند که آنان نزد خداوند جاه و

۱- مجموعهٔ الفتاوی، ج ۱، ص ۲۱۱.

ص۵۵

مقامی داشته باشند و این صحیح است؛ زیرا برای آنان نزد خداوند منزلت و جاه و حرمتی است که اقتضا می‌کند تا خداوند درجاتشان را بالا برده و قدرشان را عظیم کرده و شفاعتشان را در صورت شفاعت بپذیرد ...

ولی نفس مجرد قدر و جاه آنان از اموری نیست که اقتضای اجابت دعای آنان را بنماید هرگاه خدا را به آنان سوگند دهد تا از خدا آن را بخواهد، بلکه جاه آنان نیز او را نفع می‌رساند در صورتی که آنان را متابعت کرده و اطاعت نماید در آنچه او از جانب خدا دستور داده و به آنان در آنچه از روش برای مؤمنان ترسیم کرده‌اند پیروی کند. و نیز آن هنگام او را نفع می‌دهد که آنان برای او دعا کرده و شافع او در آن حاجت شوند.

ابن تیمیه می‌گوید:

فالأنبیاء و المؤمنون لهم حق علی الله بوعده الصادق لهم، و بکلماته التامهٔ و رحمته لهم: ان ینصرهم و لایخذلهم، و ان یمنعهم و لایعذبهم، و هم وجهاء عنده یقبل من شفاعتهم و دعائهم ما لایقبله من دعاء غیرهم.(۱)

پس انبیا و مؤمنان دارای حق از جانب خدا می‌باشند با وعده صادقی که به آنان داده، آنان که نزد خدا آبرو داشته و شفاعت و دعایشان آن‌قدر قبول می‌شود که از دیگران پذیرفته نمی‌گردد.

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیهٔ، ص ۴۱۰.

ص۵۶

حکم نذر برای اولیاء

اشاره

ص۵۷

فتاوای وهابیان

از جمله اعمالی که وهابیان حکم به تحریم آن نموده‌اند، موضوع نذر برای اولیاءاست.

ابن تیمیه می گوید:

النذر للقبور أو لأهل القبور كالنذر لإبراهيم الخليل والشيخ فلان، معصية لايجوز الوفاء به ... (۱)

نذر برای قبور یا اهل قبور همانند نذر برای ابراهیم خلیل وفلان شیخ معصیت است ولذا وفای به آن جایز نیست ...

وی همچنین می گوید:

وإذا كـان الطلب من الموتى- ولو كـانوا انبياء- ممنوعاً؛ خشـية الشـرك، فالنـذر للقبور أو لسـكّان القبور نـذر حرام باطل يشـبه النـذر للأوثان ومن اعتقد أنّ فى النذر للقبور نفعاً أو أجراً فهو ضالّ جاهل ... (۲)

و اگر درخواست از اموات- گرچه پیامبر باشد- به جهت ترس از

۱- اقتضاء الصراط المستقيم، ص ۳۱۵.

۲- قاعدة جليلة فى التوسل والوسيلة، ص ۱۰۳.

ص ۵۸

شرك ممنوع است، پس نـذر براى قبور يـا ساكنـان آن نيز نـذرى حرام وباطل بوده وشبيه به نـذر براى بت‌ها است. وهر كس معتقد شود كه در نذر براى قبور نفع يا اجرى است، او گمراه جاهلى است ...

او همچنين مى گويد:

علماى ما جايز نمى‌داننـد كه كسـى براى قبرى يا مجاوران آن چيزى نذر كند، خواه پول باشد يا روغن چراغ يا شـمع يا حيوان وغير اين امور، وتمام اين نوع نذرها معصيت وحرام است. (۱)

عبدالرحمان بن حسن بن محمّد بن عبدالوهاب مى گويد:

والأحجار الّتى تقصد للتبرك والنذر لايجوز إبقاء شيء منها على وجه الأرض مع القدرة على إزالتها. (۲)

وسـنگ‌هايى كه قصـد تبرك ونـذر براى آنها مى‌شود، جايز نيست چيزى از آنها را روى زمين باقى گذاشت، در صورتى كه قدرت بر از بين بردن آنها هست.

مراد وى از احجار، قبور اولياء و انبيا است. وى در كلام ديگر مى گويد:

المشاهد والأماكن وقبور الأولياء الّتى صارت محلا للزيارة والخيرات والنذورات ... كلّها محلّ الشيطان ... (۳)

مشاهد واماكن وقبور اوليا كه محل زيارت وخيرات ونذورات شده ... همگى محلّ شيطان است.

بلكه آنچه از كلمـات سـيد محسن امين عـاملى اسـتفاده مى‌شود اين است كه وهابيـان اين عمـل را موجب شـرك به خداونـد متعال مى‌دانند.(۴)

تحقیق بحث

۱- رسائل الهدية السنية، ص ۱۶.

۲- فتح المجيد، ص ۲۷۴.

۳- همان، ص ۱۳۷.

۴- كشف الارتياب، ص ۲۸۳.

ص۵۹

شکّی نیست که نذر برای غیر خدا به این قصد که آن شخص شایستگی برای نذر دارد از آن جهت که مالك اشیا بوده وزمام امور به دست او است، کفر وشرك محسوب می‌شود؛ زیرا نذر از اعظم عبادات است. ولی اگر مقصود نذرکننده این باشد که نذرش در واقع صدقه‌ای باشد تا ثواب آن را به اولیای الهی هدیه نماید، قطعاً اشکالی ندارد. پیامبراکرم (ص) به دختری که برای مادرش عملی را نذر کرده بود، فرمود: «به نذر خود عمل کن».(۱)

از ثابت بن ضحاك نقل شده که گفت:

نَذَرَ رَجُلٌ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللهِ (ص) أنْ يَنْحَرَ إِبِلًا بِبُوَانَةَ، فَأَتَى رَسُولُ اللهِ (ص)، فأخبرهُ فَقَالَ (ص): هَلْ كَانَ فِيهَا وَثَنٌ يُعْبَدُ مِن أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ؟، قَالَ: لَا. قَالَ: فَهَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟ قَالَ: لَا. قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص): أَوْفِ بِنَذْرِكَ. (۲)

شخصی در زمان پیامبر (ص) نذر کرد که شتری را در منطقه بوانه نحر کند. خدمت رسول خدا (ص) آمد واز ایشان در این باره سؤال نمود. حضرت (ص) فرمود: آیا در آن مکان بتی که عبادت شود، وجود دارد؟ عرض کرد: خیر. باز حضرت فرمود: آیا در آن مکان، عید مشرکین گرفته می‌شود؟ عرض کرد: خیر. آن‌گاه حضرت فرمود: به نذر خود وفا کن.

۱- صحیح بخاری، کتاب الاعتکاف، ح ۵ و ۱۵ و ۱۶؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، ح ۲۷؛ سنن ابی داود، کتاب الایمان، ح ۲۲؛ سنن ترمذی، کتاب النذور، ح ۱۲.

۲- سنن ابی‌داوود، کتاب الایمان، ح ۲۲؛ سنن ابن ماجه، باب الکفارات، ح ۱۸؛ مسند احمد، باب اول، ح ۹۰.

ص ۶۰

از این حدیث استفاده می‌شود که نذر تنها برای بت‌ها اشکال دارد ویا آنکه با عقیده شرک‌آلود همراه باشد.

میمونه بن کردم نقل می‌کند که پدرم به پیامبر (ص) عرض کرد:

إنِّی نَـذَرْتُ أنْ أذْبَحَ خَمْسِیـنَ شَاةٍ عَلَی بَوّانَةَ. فَقَال (ص): هُنَاکَ شَیْءٌ مِنْ هَـذِهِ النُّصُبِ؟ فَقَالَ: لا. قَالَ: فَأَوْفِ بِنَـذْرِکَ. فَذَبَحَ تِسْعَاً وَأَرْبَعِینَ وَبَقِیتْ وَاحِدَةٌ. فَجَعَلَ یَعْدُو خَلْفَهَا وَیَقُولَ: أَللّهُمَّ أوْفِ بِنَذْرِی، حَتّی أَمْسَکَهَا فَذَبَحَهَا. (۱)

همانا من نـذر کرده‌ام که پنجاه گوسـفند در بوانه ذبـح کنم. رسول‌خدا (ص) فرمود: آیا در آنجا چیزی از این بت‌ها وجود دارد؟ او عرض کرد: نخیر. حضـرت فرمود: پس به نـذرت وفا کن. او چهل ونه گوسـفند را ذبـح کرد ویکی از آنها باقی ماند. پدرم به دنبال آن می‌دوید وعرض می‌کرد: بار خدایا به نذر من وفا کن، این را گفت تا آنکه گوسفند را گرفت وذبح نمود.

ابی داوود نیز نقل کرده که زنی به نزد رسول خدا (ص) آمد وعرض کرد:

یَا رَسُولَ‌اللهِ! إنِّی نَذَرْتُ أنْ أذْبَحَ بِمَکَانِ کَذَا وَکَذَا- مَکَانٌ کَانَ یَذْبَحُ فِیهِ أَهْلُ الْجَاهِلِیَّةِ-. فَقَالَ النَّبیُّ: أَلِصَنَمٍ؟ قَالَتْ: لا. قالَ أَلِوَثَنٍ؟ قَالَتْ: لا. قَالَ: فِی بِنَذْرِکِ. (۲)

ای رسول خـدا (ص)! ... همانـا من نـذر کرده‌ام که در فلاـن مکان وفلان مکان- مکانی که در آنجا اهل جاهلیت ذبـح می‌کردنـد- ذبح نمایم.

۱- سنن ابی‌داوود، کتاب الایمان، ح ۲۲؛ سنن ابن ماجه، ح ۱۸؛ مسند احمد، باب اول، ح ۹۰.

۲- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۸۱.

ص ۶۱

پیـامبر (ص) فرمود: آیا در آنجا بت بزرگ هست؟ آن زن عرض کرد: خیر. حضـرت نیز فرمود: آیا بت کوچک است؟ عرض کرد: خیر. در این هنگام پیامبر (ص) فرمود: به نذرت وفا کن.

دیدگاه علمای اهل سنّت

خالدی می گوید:

إنّ المسألـهٔ تـدور مـدار نيّات النـاذرين، وإنّمـا الأعمـال بالنيّات، فإن كان قصـد الناذر، الميّت نفسه والتقرب اليه بـذلك لم يجز قولا واحـداً، وإن كان قصـده وجه الله تعالى وانتفاع الأحياء بوجه من الوجوه به وثوابه لـذلك المنـذور له ... ففى هذه الصورة يجب الوفآء بالمنذور. (۱)

مسأله دائر مـدار نیت نذرکنندگان است؛ زیرا اعمال به نیات است. لذا اگر قصد نذرکننده، خود میت وتقرّب به او از این راه باشد به طور اتفاق جایز نیست، ولی اگر قصـد او خـدای متعال است ونیتش آن است که زنده‌ها از آن به نحوی بهره ببرند ودر ضـمن ثواب آن برای کسی باشد که برای او نذر شده ... در این صورت وفای به نذر واجب است.

او بعد از ذکر دو حدیث از ابی داوود نیز می گوید:

وأمّـا إسـتدلال الخوارج بهـذا الحـديث على عـدم جواز النـذر فى أمـاكن الأنبياء والصالحين؛ زاعمين أنّ الأنبياء والصالحين أوثان- و العياذ بالله- أعياد من أعياد الجاهليّهٔ، فهو من ضلالهم

۱- صلح الأخوان، خالدى، صص ۱۰۲- ۱۰۹.

ص ۶۲

وخرافاتهم وتجاسرهم على أنبياء الله وأوليائه ... (۱)

و امّا استدلال خوارج به این حدیث بر عدم جواز نذر در اماکن انبیا وصالحین به گمان اینکه انبیا وصالحین بت‌هایی هستند- پناه بر خدا- ونیز عیدهایی از اعیاد جاهلیت است، این از گمراهی وخرافات وجسارت آنان بر انبیای الهی واولیای اوست ...

مقصود او از خوارج همان وهابیان است.

عزامی در ردّ بر ابن تیمیه می‌گوید:

... فإذا ذبح للنبيّ أو نذر الشيء له فهو لايقصد إلّا أن يتصدّق بذلك عنه، ويجعل ثوابه إليه، فيكون من هدايا الأحياء للأموات المشروعة المثابة على إهدائها ...(۲)

پس هر گاه کسی برای پیامبر (ص) ذبح کرد، یا چیزی را بر او نذر نمود، او قصد ندارد جز آنکه تصدّقی از ناحیه آن حضرت به این عمل بدهد، وثواب آن را به پیامبر (ص) عرضه نماید. لذا این عمل از نوع هدایای زنده‌ها بر مردگان است که مشروع بوده وهدیه دادن آن ثواب دارد ...

ابوالمواهب شاذلی تونسی می‌گوید:

رأَيْتُ رَسُولَ اللهِ (ص) فَقَالَ لِي: إذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ وَ أَرَدْتَ قَضَاءَها فَانْذُرْ لِنَفِيسَةِ الطّاهِرَةِ وَلَوْ فَلْسَاً؛ فَإِنَّ حَاجَتَكَ تُقْضَى. (۳)

رسول خدا (ص) را در عالم رؤیا مشاهده کردم و به من فرمود: هرگاه حاجتی داشتی و خواستی که برآورده شود برای نفیسه طاهره نذر کن ولو یک فلس، که به طور حتم حاجتت برآورده خواهد شد.

حکم ذبح برای اولیا

اشاره

۱- صلح الأخوان، خالدی، ص ۱۰۹.

۲- فرقان القرآن، عزامی، ص ۱۳۳.

۳- طبقات الشعرانی، ج ۲، ص ۷۴.

ص۶۳

فتاوای وهابیان

از جمله اعمالی که به جهت آن، وهابیان مسلمانان را به شرک نسبت داده‌اند، موضوع ذبح ونحر برای اموات واولیای الهی است.

محمّد بن عبدالوهاب می‌نویسد: «پیامبر (ص) با مشرکان جنگید تا تمام اعمال؛ از جمله قربانی کردن تنها برای خدا باشد». (۱)

بن باز می گوید:

فالعبادهٔ حق الله، و الذبح من العبادهٔ، و هکذا الاستغاثهٔ من العبادهٔ. (۲)

پس عبادت حق خداست و ذبح از عبادت است و همچنین استغاثه از عبادت می‌باشد.

اگر کسی حیوانی را با قصد عبادت برای غیر خدا ذبح کند

تحقیق مطلب

۱- کشف الشبهات، ص ۶۲.

۲- مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۶۲.

ص ۶۴

– همان‌گونه که بت‌پرستان انجام می‌دادند– این عمل شرک آلود بوده واز اسلام خارج شده است؛ چه اعتقاد به الوهیت آنها داشته باشد ویا آنکه به قصد تقرّب به آنها به طور مستقل و در عرض خدا این عمل را انجام داده باشد.

ولی اگر کسی حیوانی را از طرف انبیا واوصیا یا مؤمنین ذبح کند تا ثواب انفاق گوشت آن را بر آنها اهدا نماید، همان‌گونه که برخی قرآن می‌خوانند وثواب آن را برای انبیا واوصیا یا مؤمنان هدیه می‌نمایند، شکّی نیست که در این عمل اجری عظیم است. وقصد تمام قربانی کنندگان برای اولیای الهی همین قسم دوّم است.

روایت شده که پیامبر (ص) حیوانی را به دست خود قربانی نمود وعرض کرد: «بار خدایا این قربانی از طرف من وهر کسی که از امّتم قربانی نکرده است، باشد». (۱)

ودر روایتی وارد شده که امام علی (ع) به طور مستمر از طرف رسول‌خدا (ص) قوچ قربانی می‌کرد و می‌فرمود: «رسول خدا (ص) وصیت کرده که دائماً از طرف او قربانی کنم». (۲)

بریده روایت کرده که زنی، از پیامبر (ص) سؤال کرد: آیا می‌توانم از طرف مادرم بعد از فوتش روزه گرفته وحج به جای آورم؟ پیامبر (ص) فرمود: آری. (۳)

ادله وهابیان

اشاره

۱– مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۶؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۹۹؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۷۷.

۲– سنن ابی‌داود، ج ۳، ص ۹۴.

۳– صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۰۵.

ص۶۵

دلیل اول

اشاره

محمّد بن عبدالوهاب می‌نویسد: «پیامبر (ص) با مشرکان جنگید تا تمام اعمال؛ از جمله قربانی کردن تنها برای خدا باشد». (۱)
خداوند متعال می‌فرماید:
(قُلْ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ* لا شَرِیکَ لَهُ ...) (انعام: ۱۶۲ و ۱۶۳)
بگو: نماز وتمام عبادات من، وزندگی ومرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. همتایی برای او نیست ...
گفته شده از این آیه استفاده می‌شود که باید اعمال عبادی انسان تنها برای خداوند متعال باشد ودر نتیجه ذبح برای غیر خدا جایز نیست.

پاسخ

شکی نیست که نذر برای غیر خدا به این قصد که آن شخص شایستگی برای نذر دارد از آن جهت که مالك اشیاء بوده وزمام امور به دست اوست، کفر وشرک محسوب می‌شود؛ زیرا نذر از اعظم عبادات است، ولی اگر مقصود نذرکننده این باشد که نذرش در واقع صدقه‌ای باشد تا ثواب آن را به اولیای الهی هدیه نماید قطعاً اشکالی ندارد.

دلیل دوم

اشاره

آنان نیز به قول خداوند متعال استدلال کرده‌اند که می‌فرماید: (فَصَلِّ

۱- کشف الشبهات، ص ۶۲.

ص ۶۶

لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ)؛ «پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن». (کوثر: ۲)

گفته شده که ذبح ونحر تنها باید برای خدا باشد نه اولیای الهی.

پاسخ

اولًا: اگر کسی حیوانی را با قصد عبادت برای غیر خدا ذبح کند- همان‌گونه که بت‌پرستان انجام می‌دادند- این عمل شرک‌آلود بوده وفاعل آن از اسلام خارج است؛ چه اعتقاد به الوهیتِ آنها داشته باشد ویا آنکه به قصد تقرب به آنها به نحو مستقل و در عرض خدا این عمل را انجام داده است.

ولی اگر کسی حیوانی را از طرف انبیا واوصیا واولیای الهی ذبح کند تا ثواب آن وانفاق گوشت آن را بر آنها هدیه نماید اشکالی ندارد.

ثانیاً: آیه شریفه: (فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ) مربوط به مشرکانی است که شتر را بر بت‌های خود قربانی می‌کردند به اعتقاد اینکه خالق و رازقاند و لذا از این طریق آنها را عبادت می‌کردند و خداوند متعال دستور می‌دهد که قربانی را تنها برای پروردگارشان انجام دهند.

کَرْدَم بن سفیان می‌گوید:

أَنَّهُ سَأَلَ رَسُولَ الله (ص) عن نَذْرٍ نُذِرَ فِی الْجاهِلِیَّةِ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِی (ص): أَلِوَثَنٍ أو لِنُصُبٍ؟ قال: لَا، وَلَکِنْ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی. قال: فَأَوْفِ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَتَعَالَی ما جَعَلْتَ لَهُ. (۱)

شخصی از رسول خدا (ص) در مورد نذری که در زمان جاهلیت نموده بود سؤال کرد؟ پیامبر (ص) به او فرمود: آیا برای بت یا چیزی بوده که برای بت‌هاست؟ گفت: هرگز، ولی برای خداوند تبارک و

۱- مسنداحمد، ح ۱۵۴۵۶؛ سنن ابن ماجه، ح ۲۱۳۱؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۵، ص ۷۴.

ص ۶۷

تعالی می‌باشد. حضرت فرمود: برای خداوند تبارک و تعالی آنچه را قرار داده‌ای وفا کن.

عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش نقل کرده که گفت:

إنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ‌اللهِ! إنِّي نَذَرْتُ أنْ أَنْحَرَ بِمَكَانِ كَذَا وَ كَذَا، مَكَانٌ كَانَ يَذْبَحُ فِيهِ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ. قَالَ: لِصَنَمٍ؟ قَالَتْ لا، قالَ لِوَثَنٍ؟ قَالَتْ: لا، قَالَ: أَوْفِي بِنَذْرِكِ. (۱)

همانا زنی گفت: ای رسول خدا! من نذر کرده‌ام که در فلان مکان و فلان مکان شتری قربانی کنم، مکانی که در آن اهل جاهلیت ذبح می‌کردند. حضرت فرمود: برای بت است؟ زن عرض کرد: هرگز. حضرت فرمود: برای مجسمه است؟ عرض کرد: هرگز، حضرت فرمود: به نذرت وفا کن.

وانگهی از برخی روایات استفاده می‌شود که اگر نذر در راه اطاعت خدا باشد وفای به آن واجب است.

عمران بن حُصین می‌گوید:

سَمِعَتُ رَسُولُ اللهِ (ص) يَقُولُ: أَلنَّذْرُ نَذْرَانِ؛ فَمَا كَانَ مِنْ نَذْرٍ فِي طَاعَةِ اللهِ فَذَلِكَ لِلَّهِ وَ فِيهِ الوَفَاءُ، وَ مَا كَانَ مِنْ نَذْرٍ فِي مَعْصِيَةِ اللهِ فَذَلِكَ لِلشَّيْطَانِ وَ لا وَفَاءَ فِيهِ، وَ يُكَفِّرُهُ مَا يُكَفِّرُ اليَمِينَ. (۲)

از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: نذر بر دو قسم است؛ هر نذری که در طاعت خدا باشد آن نذر برای خداست و آن را باید وفا نمود، و هر نذری که در راه معصیت خداست، آن نذر برای شیطان است و نباید به آن وفا کرد و برای آن همانند کفاره قسم کفاره می‌دهد.

حکم نسبت بنده به مخلوق

اشاره

۱- سنن ابی داود، ح ۳۳۱۲.

۲- سنن نسائی، ج ۷، ص ۲۸.

ص۶۸

اشاره

ص ۶۹

وهابیان در نسبت و اضافه بنده یا کنیز به مخلوق از قبیل: عبدالرسول و عبدالحسین ایراد کرده و آن را نوعی شرک می‌دانند. در پاسخ آنها می گوییم: عبد و عبودیت به چند معنا در قرآن به کار رفته است:

۱. عبودیت در مقابل الوهیت

عبودیت در این استعمال به معنای مملوک بودن است که شامل تمام بندگان می‌شود و منشأ آن، خالق بودن خداوند و مخلوق بودن انسان است. در این استعمال، از آنجا که عبودیت، رمز مخلوق بودن است، لذا تنها در مورد خداوند به کار می‌رود و می گویند: «عبدالله».

خداوند متعال از زبان حضرت مسیح (ع) می‌فرماید:

(قالَ إِنِّی عَبْدُ اللهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا) (مریم: ۳۰)

(ناگهان عیسی (ع) زبان به سخن گشود و) گفت: من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ ومرا پیامبر قرار داده است!

۲. عبودیت قراردادی

ص ۷۰

این نوع عبودیت ناشی از پیروزی انسان بر انسان دیگر در میدان جنگ است که اسلام آن را تحت شرایطی خاص پذیرفته است. و حاکم شرع را مخیر کرده تا در صورتی که نمی‌خواهد او را با دریافت غرامت یا بدون دریافت آن آزاد کند، او را اسیر نماید، که در این صورت عبد محسوب می‌شود.

خداوند متعال درباره این نوع عبودیت می‌فرماید:

(وَ أَنْکِحُوا الأَیامی مِنْکُمْ وَ الصّالِحِینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ إِمائِکُمْ إِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللهُ واسِعٌ عَلِیمٌ) (نور: ۳۲)

مردان وزنانِ بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان وکنیزان صالح ودرستکارتان را؛ اگر فقیر وتنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد؛ خداوند گشایش‌دهنده وآگاه است.

۳. عبودیت به معنای اطاعت

نوع سوم عبودیت به معنای اطاعت و فرمانبرداری است که در کتاب‌های لغت به آن اشاره شده است.(۱) و به این معنا اطلاق عبدالحسین یا عبدالرسول و نحو آن بر افراد اشکالی ندارد؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ) (نساء: ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! واطاعت کنید پیامبر خدا واولو الأمر [اوصیای پیامبر] را!

۱- لسان العرب، ماده عبد.

ص ۷۱

و لـذا انسان در عین اینکه مطیع و فرمانبردار دسـتورات رسول و اهل‌بیت: است، بنـده و مخلوق خداست و اصل اطاعت را از برای او می‌دانـد، و اگر دیگران را اطـاعت می‌کنـد از آن جهت است که خداونـد دسـتور به اطـاعت آنهـا را داده است و این نه تنها شـرک نیست بلکه عین توحید و در راستای آن می‌باشد.

بـا این بیـان جمله‌ای که در زیـارت ائمه بقیـع آمـده و مـورد اعـتراض وهابیـان واقـع شـده است را می‌تـوان پاسـخ داد؛ زیرا در آنجا می‌خوانیم: «موالی أنا عبدکم و ابن امتکم»، که مقصود از مولی و عبودیت در این جمله، مولویت و عبودیت در اطاعت است.

نسبت عبد به غیر خدا نزد اهل سنت

اشاره

مناوی در شرح «جامع الصغیر» سیوطی از اذرعی نقل کرده که گفت:

هو من اجلاء الشافعیـۀ- رحمهم الله تعالی-. قال: وقع فی الفتاوی انّ سانساناً تسـمی بعبـد النبی (ص)، فتوقفت فیه، ثم ملت علی انّه لا یحرم إذا قصد به التشریف بالنسبۀ إلی النبی (ص)، و

یعبّر بالعبد عن الخادم ...(۱)

او از بزرگـان شـافعیه رحمهم الله تعـالی است. او گفته: در فتـاوی آمـده که انسان را به عبـد النبی (ص) می‌نامنـد، من در آن توقف کردم سپس میل پیدا کردم بر اینکه این نام‌گذاری حرام نیست اگر قصد به آن تشرف یافتن نسبت به پیامبر (ص) است؛ زیرا از عبد به خادم گاهی تعبیر می‌شود.

شبهه

۱- فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۱۸.

ص ۷۲

بخاری و مسلم به سند خود از ابوهریره نقل کرده‌اند که رسول خدا (ص) فرمود:

لا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِی، أَمَتِی، وَ لَيَقُلْ فَتَایَ وَ فَتَاتِی وَ غُلامِی. (۱)

کسی از شما نگوید: عبد من، کنیز من، بلکه بگوید: پسر جوان من، دختر جوان من و غلام من.

و نیز بخاری در کتاب «الأدب المفرد» چنین نقل کرده است:

كُلُّكُمْ عَبِيدُ اللهِ وَ كُلُّ نِسَائُكُمْ إِمَاءُ اللهِ تَعَالَی.(۲)

همه شما بندگان خدایید و همه زنان شما کنیزان خداوند متعال هستند.

پاسخ

ابن حجر در کتاب «فتح الباری» درباره حدیث اول می گوید:

انّه قد اتفق العلماء علی النهی الوارد فی ذلک للتنزیه حتّی أهل الظاهر، و لذلک قال الخطابی: المعنی فی ذلک کلّه راجع إلی البرائة من الکبر و التزام الذلّ و الخضوع لله عزّوجلّ، و هو الذی یلیق بالمربوب. (۳)

همانا علما حتی اهل ظاهر اتفاق دارند بر اینکه نهیی که در این مورد وارد شده برای تنزیه است. و بدین جهت خطابی گفته: تمام مقصود در اینجا به برائت از کبر و التزام به ذلت و خضوع

۱- صحیح بخاری، ح ۲۵۵۲؛ صحیح مسلم، ح ۵۸۷۴.

۲- الأدب المفرد، ح ۲۰۹.

۳- فتح الباری، ج ۵، صص ۲۲۲ و ۲۲۳.

ص۷۳

برای خدای عزّوجلّ باز می گردد، امری که لایق به انسان تربیت شده است.

نووی نیز می گوید:

المراد بالنهی استعماله علی جههٔ التعاظم لا من اراد التعریف.(۱)

مراد از نهی استعمال آن به جهت تعظیم است نه کسی که اراده تعریف کرده.

مؤید این توجیه اینکه خداوند متعال می‌فرماید:

(وَ أَنْكِحُوا الأَيامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ) (نور: ۳۲)

مردان و زنانِ بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد.

بخاری از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود: «مَنْ اعْتَقَ شِقْصاً لَهُ مِنْ عَبْدٍ ...»(۲)؛ «کسی که سهم خود از عبدش را آزاد کند ...».

از عمر بن خطاب نقل شد که گفت: «قَدْ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ (ص)، فَكُنْتُ عَبْدَهُ وَخادِمَهُ» (۳)

؛ «من با رسول خدا (ص) بودم و عبد و خادم او به حساب می‌آمدم».

وانگهی برخی از اصحاب رسول خدا (ص) چنین اسم‌هایی داشتند و هرگز حضرت اسم‌های آنها را تغییر نداد، که از جمله آنها عبدالمطلب

۱- شرح صحیح مسلم، نووی، ص ۶۰۱۷.

۲- صحیح بخاری، ح ۲۴۹۱.

۳- الرياض النضرة، ج ۲، ص ۳۱۵.

ص ۷۴

بن ربیعهٔ بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف قرشی هاشمی است.(۱)

حسن ظن به مسلمان

انسان بایـد به عملکرد مسـلمانان حسن ظن داشـته و آن را حمل بر صـحت نماید و لذا اگر اسم کسـی را مثلًا عبدالرسول گذاشـتند، نباید آن را حمل بر عبودیت به معنای پرستش نماید.

ابن نجار به سندش از عایشه نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

مَنْ اسَاءَ بِأَخِیهِ الظّنَّ فَقَدْ أَسَاءَ بِرَبِّهِ تَعَالَی، إِنَّ اللهَ تَعَالَی یَقُولُ: (اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ). (۲)

کسی که به برادر [مؤمنش] سوءظن پیدا کند به پروردگار متعالش اسائه ادب کرده است. همانا خداوند متعال می‌گوید: (از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید).

اعمال به نیت است

در بسـیاری از روایات آمـده که اعمال به نیت است و نباید به ظاهر عمل ترتیب اثر داد، این مسأله در مورد کارهایی است که برخی آنهـا را خلاـف شـرع و دین می‌داننـد که بایـد به نیت افراد مراجعه کرد، مثـل کسـانی که اسـتغاثه به ارواح اولیـای الهی می‌کننـد و معتقدند دعای آنان در اجابت الهی تأثیر دارد، گرچه همه امور را به خدا منسوب می‌دانند. ولی در

۱- اسد الغابه، ج ۳، ص ۵۰۵.

۲- درر المنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۹۳؛ اتحاف السادهٔ المتقین، ج ۷، ص ۲۸۳.

ص ۷۵

کارهای خوبی که از افراد صادر می‌شود باید حکم به ظاهر آنها نمود، باید گفت: این افرادی که شهادتین را به زبان جاری می کنند و نماز خوانده و سایر فروع را انجام می‌دهند حکم اسلام بر آنها مترتب می‌شود و کاری نداریم که در باطن چه نیتی دارند و حساب آنها از این جهت با خداست.

به عبارت دیگر: در حکم به ایمان و اسلام افراد عملکرد ظاهری آنها کافی است به خلاف حکم به کفر که نباید به ظاهر عمل افراد نگاه کرد بلکه عمل به نیت است.

اهتمام به نیت در روایات

اینک به ذکر برخی از روایات در این‌باره می‌پردازیم:

۱. بخاری و مسلم و دیگران از عمر بن خطاب نقل کرده‌اند که گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که بر روی منبر فرمود:

إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَرَسُوله فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَرَسُوله، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلى دُنْيَا يُصِيبُهَا، أَو امْرأَة يَتَزَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.(۱)

همانا اعمال به نیت است و نیز برای هر کسی است آنچه نیت کرده، پس هر کس هجرت او به سوی خدا و رسولش باشد پس هجرتش به سوی خدا و رسولش می‌باشد، و هر کس هجرتش به دنیایی باشد که آن را به دست آورده یا زنی که با او ازدواج کرده پس هجرتش به آن چیزی است که به سوی آن رفته است.

۱- . صحیح بخاری، ح ۱؛ صحیح مسلم، ح ۴۹۲۷.

ص ۷۶

۲. مسلم به سندش از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

إنَّ اللّهَ لایَنْظُرُ إلَی صُوَرِکُمْ وَلاإلَی أمْوَالِکُمْ، وَلَکِنْ یَنْظُرُ إلَی قُلُوبِکُمْ وَأَعْمَالِکُمْ. (۱)

همانا خداوند به صورت‌ها و اموال شما نمی‌نگرد بلکه به قلب‌ها و اعمالتان نگاه می‌کند.

جواز اطلاق سید و مولی بر اولیا

اشاره

۱- صحیح مسلم، ح ۶۵۴۳.

ص۷۷

۱. حکم اطلاق سید بر مخلوق

از آیات قرآن استفاده می‌شود که اطلاق سید بر مخلوق جایز است؛

خداونـد متعـال دربـاره حضـرت یحیی (ع) می‌فرمایـد: (وَ سَـیِّداً وَ حَصُـوراً)؛ «ورهـبر خواهـد بـود؛ واز هوس‌هـای سـرکش برکنـار». (آل‌عمران: ۳۹)

ودرباره حضرت یوسف (ع) وهمسر عزیز مصر می‌فرماید: (وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ)؛ «ودر این هنگام، آقای آن زن را دم دریافتند». (یوسف: ۲۵)

سعید بن ابی سعید مقبری می گوید:

کُنَّا مَعَ أَبِی هُرَیْرَهَٔ فَجِ‌اءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ بن أبَی‌طالِبٍ، فَسَلَّمَ عَلَیْنَا فَرَدَدْنَا عَلَیْهِ السَّلامُ وَلَمْ یَعْلَمْ بِهِ أبُوهُرَیْرَهُٔ، فَقُلْنَا لَهُ: یَا أَبَاهُرَیْرَهَٔ! هذَا الحَسَنُ بنُ عَلِیٍّ قَدْ سَلَّمَ عَلَیْنَا، فَلَحِقَهُ وَقَالَ: وَعَلَیْکَ السَّلامُ یَا سَیِّدِی. ثُمَّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ (ص) یَقُولُ: إنَّکَ سَیِّدٌ.(۱)

ما با ابوهریره بودیم که حسن بن علی بن ابی‌طالب وارد شد، بر ما سلام کرد وما جواب او را دادیم، ولی ابوهریره متوجه نشد. به او

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹.

ص۷۸

گفتیم: ای ابوهریره! این حسن بن علی بود که بر ما سلام نمود. او خود را به حضرت رساند وگفت: سلام بر تو ای آقای من. سپس فرمود: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: همانا تو آقایی.

ذهبی همچون حاکم این حدیث را تصحیح کرده‌اند.

ابوسعید می گوید:

إنَّ أهْلَ قُرَيْظَةَ لَمَّا نَزَلُوا عَلَى حُكْمِ سَعْدِ بنُ مُعاذٍ أَرْسَلَ إلَيْهِ رَسُولُ اللهِ (ص)، فَجَاءَ عَلَى حِمَارٍ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ (ص): قُومُوا إلَى سَيِّدُكُمْ أوْ إلَى خَيْرِكُمْ.(۱)

اهل قریظه چون حکم سعد بن معاذ را پذیرفتند رسول خدا (ص) کسی را نزد او فرستاد. معاذ سوار بر الاغی آمد ورسول خدا (ص) فرمود: به نزد آقای خود یا بهترین فرد از میان خود بروید.

ونیز ابوسعید از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود: «أَلْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ سَيِّدا شَبَابِ أَهْلِ الجَنَّةِ» (۲)؛ «حسن وحسین دو آقای جوانان اهل بهشت‌اند».

ترمذی این حدیث را حسن صحیح دانسته است.

عایشه می گوید:

كُنَّ أزْواجُ النَّبِى (ص) عِنْدَهُ لَمْ يُغَادِرْ مِنْهُنَّ واحِدَةٌ، فَاقْبَلَتْ فَاطِمَةُ تَمْشِى، ما تُخْطِئى مَشْيَتُهَا مِنْ مَشْيَةِ رَسُولِ اللهِ (ص) شَيْئاً، فَلَمَّا رَآهَا رَحَّبَ بِهَا وَقَالَ: مَرْحَباً بِابْنَتِى، ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أوْ عَنْ شِمَالِهِ، وَفِيهِ إنَّهُ (ص) قالَ لَها: يَا فَاطِمَةُ! أما تَرْضِينَ أنْ تَكُونَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِيَنَ أوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هذِهِ الأُمَّةِ،

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۸؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۶۰.

۲- صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳.

ص ۷۹

فَضَحِکَتْ. (۱)

ما همه همسران پیامبر (ص) نزد او بودیم وهیچ یک از ما از نزد حضرت بیرون نرفت تا اینکه فاطمه وارد شد به طوری حرکت می‌کرد که همانند رسول خدا (ص) بود. چون حضرت او را دید به او خوش آمد گفت وفرمود: مرحبا به دخترم، آن‌گاه او را به طرف راست یا چپ خود نشاند وبه او فرمود: ای فاطمه! آیا راضی نمی‌شوی که بهترین زنان مؤمن یا بهترین زنان این امّت باشی؟ در این هنگام بود که حضرت زهرا ۳ خندید.

ابی بکره می‌گوید:

بَیْنَا النَّبِی (ص) یَخْطُبُ جَاءَ الحَسَنُ فَقَالَ النَّبِی (ص): إنَّ إبْنِی هَذَا سَیِّدٌ وَلَعَلَّ الله تَبَارَکَ وَتَعَالَی أنْ یَصْلَحَ بِهِ بَیْنَ طَائِفَتَیْنِ عَظِیمَتَیْنِ مِنَ المُسْلِمِین.(۲)

هنگامی که پیامبر (ص) خطبه می‌خواند حسن (ع) وارد شد. حضرت فرمود: همانا این فرزندم آقاست، وامید است که خدای تبارک وتعالی به واسطه او بین دو طایفه بزرگ از مسلمانان صلح ایجاد کند.

ابوهریره از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود: «انا سیّد الناس یوم القیامهٔ» (۳)؛ «من آقای مردم در روز قیامتم».

سهل بن حنیف نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود:

مُرُوا أَبا ثابتٍ یَتَعَوَّذُ. قُلْتُ: یَا سَیِّدِی! وَ الرُّقَی صَالِحَهٌ؟! فَقَالَ:

۱- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۴۱؛ صحیح مسلم، ج ۷، ح ۱۰۶۱۶.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶۹.

۳- همان، ج ۵، ص ۲۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۷.

ص ۸۰

لارُقْیَةَ إلّا فِی نَفْسٍ أوْ حُمَةٍ أوْ لَدْغَةً. (۱)

دستور دهید به ابوثابت تا دعا برای خود بنویسد. سهل می‌گوید: عرض کردم: ای آقای من! آیا دعانویسی خوب است؟ حضرت فرمود: دعانویسی تنها در سه مورد می‌باشد: در مورد نفس، وتب ونیش‌زدن.

از این حدیث استفاده می‌شود که اطلاق «یاسیدی» بر ولی خدا اشکالی ندارد؛ زیرا:

اوّلًا: نزد اهل‌سنّت، فعل صحابی حجت است.

ثانیاً: از آنجا که پیامبر (ص) بر او اعتراض نکرده تقریر حضرت دلالت بر جواز وامضا دارد.

حدیث فوق از حیث سند صحیح است، وحاکم نیشابوری آن را تصحیح کرده وذهبی نیز با او در این امر موافقت نموده است. گرچه البانی به جهت وجود عثمان بن حکیم وجده‌اش رباب در سندش آن را تضعیف کرده است، ولی حقیقت مطلب آن است که تضعیف این روایت به جهت آن است که با عقیده‌اش سازگاری ندارد؛ زیرا علمای رجال از اهل‌سنت همگی در عدالت عثمان بن حکیم اتفاق دارند. (۲)

همچنین البانی در بسیاری از موارد حدیثی را تصحیح کرده که تنها یک نفر، آن را از زنی نقل کرده است. ودر مورد سند این روایت نیز چنین است.

بخاری نقل کرده:

۱- سنن ابی‌داوود، ج ۲، ص ۱۵۴؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۱۳.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۰۳.

ص ۸۱

وَ کَانَ عُمَرُ یَقُولُ: أَبُوبَکْرٍ سَیِّدُنَا وَ أَعْتَقَ سَیِّدُنا، یَعْنِی بِلالًا. (۱)

و عمر می‌گفت: ابوبکر سرور ماست، و سرور ما یعنی بلال را آزاد نمود.

۲. حکم اطلاق مولی بر اولیا

برخی در اطلاق لفظ مولی بر غیر خداوند متعال اشکال کرده و آن را شرک می‌دانند، در حالی که از آیات و روایات استفاده می‌شود که اطلاق این اسم و عنوان بر غیر خدا در صورتی که اذن او را داشته باشد اشکالی ندارد، گرچه مولی و صاحب سلطه حقیقی و اصلی خداست.

خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ) (مائده: ۵۵)

همانا سرپرست وولی شما تنها خداست وپیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند، همان‌ها که نماز را بر پا می‌دارند ودر حال رکوع زکات می‌دهند.

و نیز می‌فرماید:

(یَوْمَ لا یُغْنِی مَوْلًی عَنْ مَوْلًی شَیْئاً وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللهُ) (دخان: ۴۱ و ۴۲)

روزی که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند، واز هیچ‌سو یاری نمی‌شوند؛ مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده.

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابهٔ.

ص ۸۲

و نیز خداونـد متعـال می‌فرمایـد: (وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنـاتُ بَعْضُـهُمْ أَوْلِیـاءُ بَعْضٍ ...)؛ «مردان وزنـان باایمـان، ولی (و یـار ویـاور) یکدیگرند». (توبه: ۷۱)

ابوهریره از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

لا یَقُلْ أَحَدُکُمْ: إِطْعَمْ رَبَّکَ، وَضِّیءْ رَبَّکَ،

وَلْیَقُلْ: سَیِّدِی وَمَوْلایَ ...(۱)

نباید کسی از شما بگوید: پروردگارت را غذا بده، یا وضو بده یا سیراب کن، بلکه باید بگوید: آقا ومولایم ...

لبیک در پاسخ به غیر خداوند متعال

انس بن مالک می‌گوید:

إنَّ النَّبی (ص)- وَ مَعَاذَ رَدِیفَهُ عَلَی الرَّحْلِ- قَالَ: یـا مَعَاذُ بن جَبَلٍ، قـالَ: لَبَّیْکَ یا رَسُولَ اللهِ وَ سَعْدَیْکَ. قالَ: یَا مَعَاذَ! قَالَ: لَبَّیْکَ یَا رَسُولَ اللهِ وَ سَعْدَیْکَ ثَلاثَاً ...(۲)

پیامبر (ص) در حالی که معاذ پشت سر او بر مرکب سوار بود فرمود: ای معاذ بن جبل! او گفت: لبیک یا رسول خدا و سعدیک. باز فرمود: ای معاذ! او گفت: لبیک ای رسول خدا و سعدیک. این موضوع سه بار تکرار شد ...

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۴.

۲- صحیح بخاری، ح ۱۲۸ و ۱۲۹؛ صحیح مسلم، ح ۳۰ و ۵۰.

ص۸۳

کتابنامه

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

۱. ارغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی، عبدالله بن محمد بن صدیق غماری حسینی.

۲. اقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیه، لاهور، المکتبهٔ السلفیهٔ.

۳. تاریخ ابن عساکر، ابن عساکر دمشقی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱ ه. ق.

۴. رفع المنارهٔ لتخریج احادیث التوسل والزیارهٔ، محمود سعید ممدوح.

۵. سلسلهٔ الاحادیث الصحیحهٔ،

۶. محمد ناصر الدین البانی، ریاض، مکتبهٔ المعارف للتوزیع والنشر.

۷. سلسلهٔ الاحادیث الضعیفهٔ، محمد ناصر الدین البانی، ریاض، مکتبهٔ المعارف للتوزیع والنشر.

۸. کشف الارتیاب، سیدمحسن امین عاملی، چاپ دار الکتب الاسلامی، سال ۱۴۱۱ ه. ق.

ص۸۴

۹. کشف الشبهات، محمد بن عبدالوهاب، مصر، المنار.

۱۰. مجموع فتاویبن باز، دار الوطن، ریاض.

۱۱. مجموعهٔ الرسائل والمسائل، ابن تیمیه، مملکهٔ العربیهٔ السعودیهٔ، ۱۴۱۹ ه. ق.

۱۲. مجموعهٔ الفتاوی، ابن تیمیه، ریاض، مکتبهٔ الابیکان، ۱۴۱۹ ه. ق.

۱۳. مرقاهٔ المفاتیح، علیبن سلطان محمد قاری، ملتان، المکتبهٔ الامدادیهٔ.

۱۴. المیزان، علامه محمدحسین طباطبایی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ه. ق.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹-به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».